

Research Article

Comparative Analysis of Grotesque Elements in His Late Novels, *May I Come to You* by Siamak Golshiri and *The Night of the Hunter* by Davis Grubb

Somayeh Aghababaei^{1*}, Haniyeh Sadat Zarean²

Abstract

Grotesque is a literary school that depicts the anomalies of society in a realistic yet unconventional and extreme way. Any disgusting, brutal, and at the same time comic work can be considered a grotesque work; in other words, the first characteristic of a grotesque work is the intensification of confusion and fear in the mental states of the audience. "Abnormality", "incomprehensibility", "distortion", "humor and fear" are the most prominent characteristics of a grotesque text that can be rooted in the bitter and unpleasant realities existing in the author's society. By analyzing and examining the way these features are represented in literary texts, one can gain a better and more accurate understanding of society and the hidden anomalous truths within it. In the present article, a qualitative and quantitative analysis is made of the functioning of grotesque elements in his last two works, *Mi'an Zaqam* (1400) by Siamak Golshiri and *Shab Shekarchi* (1953) by Davis Grubb, in different decades in Iran and America. By examining the differences and similarities of these two works, one can also gain insight into the implicit meanings of these elements. Among the results of this article, it can be noted that both authors, despite their different times and places, have represented common elements such as "horror", "humor mixed with sadness and fear", "contradiction in characters", "profanity", "use of imaginary voices", "abnormality and disgust". Golshiri and Grubb have also used elements such as "time", "place" and "sound" to enhance the grotesque meaning of their works. Representing places with the elements [+scary], [+dark], [+solitude], etc., along with times with the elements [+night] and [+darkness], has enhanced the anomalous atmosphere of these two novels.

Keywords: American comparative school, Grotesque, Siamak Golshiri, Davis Grubb, *Finally I will find you*, *Night of the Hunter*

1. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran

2. Master of Persian Language and Literature, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran

How to Cite: Aghababaei S, Zarean HS., Comparative Analysis of Grotesque Elements in His Late Novels, *May I Come to You* by Siamak Golshiri and *The Night of the Hunter* by Davis Grubb, *Quarterly Journal of Comparative Literature Studies*, 2025;18(72):160-193.



تحلیل تطبیقی عناصر گروتسکی در رمان‌های آخرش می‌آن سراغم از سیامک گلشیری و شب شکارچی از دیویس گراب

سمیه آقابابایی^۱، حانیه سادات زارعان^۲

چکیده

گروتسک، مکتب ادبی است که ناهنجاری‌های جامعه را به شکلی واقع‌گرا و در عین حال نامتعارف و افراطی به تصویر می‌کشد. هر اثر زنده، ددمنشانه و در عین حال کمیک می‌تواند در زمره آثار گروتسکی به‌شمار بیاید؛ به عبارتی نخستین ویژگی اثر گروتسکی، تشدید سردرگمی و ترس در حالات روحی مخاطب است. «ناهنجاری»، «نامفهومی»، «مسخ‌شدگی»، «طنز و ترس» برجسته‌ترین ویژگی‌های متن گروتسکی است که می‌تواند در واقعیت‌های تلخ و ناخوشایند موجود در جامعه نویسنده ریشه داشته باشد. با تحلیل و بررسی نحوه بازنمایی این ویژگی‌ها در متون ادبی می‌توان به شناخت بهتر و دقیق‌تری از جامعه و حقایق ناهنجار پنهان در آن دست یافت. در مقاله حاضر، با روش کیفی و کمی به تحلیل نحوه عملکرد مولفه‌های گروتسکی در دو اثر آخرش می‌آن سراغم (۱۴۰۰) از سیامک گلشیری و شب شکارچی (۱۹۵۳) از دیویس گراب، در دهه‌های گوناگون در ایران و آمریکا، پرداخته می‌شود. با بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو اثر، می‌توان به معانی ضمنی این مؤلفه‌ها نیز دست یافت. از جمله نتایج این مقاله می‌توان به این نکته اشاره کرد که هر دو نویسنده علی‌رغم زمان و مکان متفاوت، به بازنمایی مولفه‌های مشترکی چون «وحشت»، «طنز آمیخته به اندوه و هراس»، «تناقض در شخصیت‌ها»، «دشنام‌گویی»، «کاربرد صداهاى موهوم»، «ناهنجاری و انزجار» پرداخته‌اند. همچنین گلشیری و گراب از عناصری چون «زمان»، «مکان» و «صدا» در راستای تقویت بار معنایی گروتسکی آثار خود استفاده کرده‌اند. بازنمایی مکان‌هایی با مولفه‌های «+ترسناکی»، «+تاریکی»، «+خلوت» و غیره در کنار زمان-هایی که دارای مولفه‌های معنایی «+شب» و «+تاریکی» هستند سبب تقویت فضای ناهنجار این دو رمان شده است.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

۲. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

واژگان کلیدی: مکتب تطبیقی آمریکایی، گروتسک، سیامک گلشیری، دیویس گراب، آخرش می‌آن سراغم، شب شکارچی

مقدمه و بیان مسئله

از دیرباز، مکتب گروتسک (Grotesque) در دنیای هنر و ادبیات مطرح بوده است؛ این مکتب بیان اشکال غیرعادی و ناموزونی است که قوانین عادی هستی را درهم ریخته و این درهم‌ریختگی و آشفتگی، که متضمن واکنش‌های متناقض است، وسیله‌ای برای بیان ناهنجاری‌های هنرمند در بیان آشفتگی‌های ذهنی قرار گرفته است. این اصطلاح در گذشته به معنای فعلی به کار گرفته نمی‌شده و تنها در هنر، معماری و مجسمه‌سازی از جمله مجسمه‌های کلیسای تتردام کاربرد داشته است؛ اما به مرور علاوه بر معنای قبلی کاربرد بیشتری یافته وارد قلمرو ادبیات نیز شد.

در سال ۱۵۰۰ میلادی، گروتسک برای نخستین‌بار در حفاری‌های رومیان کشف شد. این حفاری‌ها، که شامل تصاویر نابه‌هنجار و ناموزونی از ترکیب انسان و حیوان بود، «گروتو» و بعدها گروتسک نامیده شدند. پیشینه گروتسک به غرب و به نخستین سال‌های مسیحیت، به ویژه به فرهنگ رومی برمی‌گردد. دیوارهایی که به این صورت نقاشی شده بودند برای نخستین‌بار در قرن شانزدهم میلادی در رم کشف شدند و در توصیف آن از واژه «گروت» و «گروتو» به معنای حفره و غار استفاده شد و صفت «گروتسکو» اشاره به این نوع نقاشی داشت. در نهایت، این واژه به صورت «گروتسک» وارد زبان فرانسه و انگلیسی شد (تامسون، ۱۳۸۴: ۲۳).

رابله (François Rabelais) در نیمه دوم قرن ۱۶ میلادی در رمان خود، گارگانتوا و پانتاگروئل (Pantagruel Gargantua et)، برای اولین‌بار از مفهوم گروتسک استفاده کرد. توصیف او از عیوب و ناهنجاری‌های جسمانی به شکلی اغراق‌آمیز مقدمه‌ای بر گروتسک بود. رابله گروتسک را «برای اعضای بدن به کار می‌برد؛ اما به نظر می‌رسد که تا قرن هجدهم میلادی که معمولاً برای نشان دادن مضحک، عجیب و غریب و غیرطبیعی بودن از آن استفاده می‌شد، به طور منظم در زمینه ادبی به کار گرفته نشده است» (Cuddon, 2013: 317). کانلی (۲۰۰۳: ۲) بر این باور است که هر تلاشی برای تعریف گروتسک تناقض در اصطلاحات است؛ اما می‌توان گروتسک را بروز اعمال ددمنشانه و غافلگیرانه افراد که یادآور نوعی مسخ‌شدگی است به حساب آورد. «درواقع یکی از ویژگی‌های اساسی گروتسک ثابت نبودن، غیرقابل‌پیشبینی و ناپایداری آن است» (همان: ۴).

مفهوم گروتسک از آغاز قرن هیجدهم، با ویژگی‌های مشترک و بارز خود یعنی نابه‌هنجاری، مضحکی و ارباب به ادبیات راه یافت. کایزر، نویسنده و منتقد آلمانی، در سال ۱۹۵۷ میلادی با تألیف

کتاب گروتسک در هنر و ادبیات، به این مفهوم جامعیت بخشید و به عنوان مکتب و رویکرد ادبی آن را تثبیت کرد. مفهوم گروتسک در آثار شاعران و نویسندگان خارجی و ایرانی بسیاری مطرح شده است. گلشیری از نویسندگان معاصر است که با سبک گروتسکی در آثار خود سعی دارد به حقایق تلخ و ناهنجاری‌های اجتماعی‌ای اشاره کند که در لایه‌های جامعه پنهان‌اند.

دیویس گراب نیز از نویسندگان مطرح آمریکایی در اثر معروف خود شب شکارچی تصویرگر خباثت‌ها و جنایت‌هایی منبعث از شخصیتی روانی با رفتارهایی متناقض و وحشیانه در فضای فقر و رکود اقتصادی آمریکا است. در این مقاله، به روش کمی و کیفی، در دو اثر سیامک گلشیری و دیویس گراب (Davis Grubb)، یعنی آخرش می آن سراغم و شب شکارچی (The Night of the Hunter)، به استخراج و بررسی شاخصه‌های اصلی گروتسک، بسامد هر یک و مقایسه مؤلفه‌های مشترک و متفاوت گروتسکی در این آثار پرداخته می‌شود. همچنین معانی ضمنی پنهان در این مؤلفه‌ها بررسی شده و نحوه بازنمایی و تاثیرپذیری نویسنده از واقعیت‌های تلخ اجتماعی معاصر تحلیل خواهد شد.

پرسش‌های پژوهش عبارتند از: مؤلفه‌های گروتسک در دو رمان آخرش می آن سراغم سیامک گلشیری و شب شکارچی دیویس گراب به چه صورت بازنمایی شده است؟ معانی ضمنی برآمده از مؤلفه‌های گروتسکی در این رمان چیست و کدام عناصر گروتسکی بسامد بیشتری را به خود اختصاص داده است؟ نحوه عملکرد و بازنمایی عناصر گروتسکی در این دو رمان چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی دارد؟ چه ارتباطی میان حضور شخصیت‌های نوجوان و نحوه عملکرد و بازنمایی عناصر گروتسکی در این دو رمان وجود دارد؟

ضرورت پژوهش

نویسندگان آثار ادبی گروتسکی با بیان افراط‌گونه انحرافات اجتماعی سعی بر بیان واقعیت‌هایی دارند که به نوعی رئالیسم گروتسکی محسوب می‌شوند. در واقع، بررسی و تحلیل آثار ادبی با سبک گروتسک سبب فهم و درک عمیق‌تر جهان گروتسکی در عالم واقع می‌شود. با خوانش نقادانه و تحلیل این آثار، خواننده با جهانی روبه‌رو می‌شود که تفاوت فاحشی با جهان فانتزی دارد. رمان آخرش می آن سراغم گلشیری رمان مهیج و ماجراجویانه‌ای است که بر محور چند نوجوان دبیرستانی و عده‌ای اوباش در جریان است؛ نوجوانی که ناخواسته شاهد قتل بوده و در حال گریز از قاتلین این قتل است که در پی وی هستند.

رمان شب شکارچی اثر دیویس گراب نیز برگرفته از پرونده‌ای درباره قتل‌های زنجیره‌ای فردی به نام «هری پاورز» معروف به پرنده‌ی آبی است. قاتلی زنجیره‌ای که در سال ۱۹۳۲ میلادی به جرم قتل دو زن بیوه و سه کودک به دار آویخته شد. شخصیت اصلی این رمان گروتسکی که دارای مجازهای سبک گوتیک جنوبی نیز است، کشیشی است روانی که با وجود تظاهر به رفتارهایی مؤدبانه و

خیر خواهانه به بروز اعمالی شنیع و ددمنشانه می‌پردازد. از همین رو می‌توان گفت که از همان نخست، کلیت ماجرا بر تناقض شخصیت و مسخ‌شدگی حالات استوار است. از جمله دلایل انتخاب این دو اثر در تحلیل مضامین گروتسکی را می‌توان، شباهت محتوایی و تاکید بر نقش مشترک شخصیت‌های کودک و نوجوان که قربانی رفتارهای خبیثانه و شیطانی افراد شرور و روانی می‌شوند عنوان کرد. بنابراین در هریک از این آثار می‌توان شاهد وضع نابه‌سامان و آشفته جهانی بود که در آن زندگی می‌کنیم و با اندکی تعمق می‌توان از پس این مفهوم، وضع ناهنجار و گاهاً عنصرهای پلید و شیطانی را در جهان موجود مشاهده کرد. تحلیل و استخراج مولفه‌های گروتسکی ابزارهایی را برای شناخت بیشتر تناقض شخصیت‌ها و ناهنجاری‌های دنیای پیرامون آنها در اختیار مطالعات جامعه‌شناختی و روانشناختی قرار می‌دهد.

پیشینه پژوهش

مفهوم گروتسک در آثار نویسندگان و شاعران بسیاری مطرح شده است. نولز (۱۳۹۱: ۱۸) اشاره می‌کند «انگار پردازی گروتسک، پدیده‌ای بسیار باستانی است که در اسطوره‌ها و آثار هنری همه اقوام و ملل یافت می‌شود». برای مثال در آثار نویسندگان و شاعران غیرایرانی مانند ادگار آلن پو، ویکتور هوگو، هنری فوزلی، سر والتر اسکات، فلانری او کاتر، گوتتر گراس، کافکا و غیره شاخصه‌های گروتسکی به‌کاررفته است. نمود عناصر گروتسکی را در آثار ایرانی مانند صادق هدایت با بوف کور، صادق چوبک با تنگسیر و خیمه‌شب‌بازی، هوشنگ گلشیری با شازده احتجاب، بهرام صادقی با ملکوت و غلامحسین سعدی با عزاداران بیل نیز می‌توان مشاهده کرد. باید توجه داشت که تاکنون پژوهشی درباره مؤلفه‌های گروتسکی این اثر سیامک گلشیری و دیویس گراب صورت نگرفته است؛ اما پژوهش‌هایی درباره ظرفیت گروتسکی آثار دیگری در ایران صورت گرفته است.

برای نمونه قافله‌باشی و حسینی (۱۴۰۰) در مقاله «عناصر گروتسک و مدرن‌گرایی در رمان شازده احتجاب گلشیری» به بررسی عناصر گروتسک با تأکید بر مبحث مدرن‌گرایی و غلبه رویکرد کایزر پرداخته‌اند. حسینی (۱۳۹۸) در مقاله «مصادق‌هایی از مفهوم گروتسک در حکایت‌های مثنوی» نیز به تحلیل داستان‌های دارای مؤلفه گروتسک مثنوی و تفسیر آن‌ها پرداخته است. جاور و علیزاده (۱۳۹۷) در مقاله «بررسی عناصر گروتسک در رمان خوف» ناهماهنگی‌ها، خشونت و تحلیل فضاهای گروتسکی را براساس نظریات میخائیل باختین، فیلیپ تامسون و ولفگانگ کایزر در رمان خوف اثر شیوا ارسطویی تحلیل کرده‌اند.

حسینی و دیگران (۱۳۹۷) در مقاله «بررسی گروتسک و سیر و پیشینه آن در ایران» پیشینه و سیر گروتسک در ایران را بررسی کرده‌اند. محمدی و هاشمی‌زاده (۱۳۹۶) در مقاله «عناصر گروتسک در داستان‌های محمد شیرزاد در اسکندرنامه» عناصر گروتسک در قسمت‌های پایانی اسکندرنامه بررسی

کرده‌اند. محمدی و دیگران (۱۳۹۲) در مقاله «بررسی و تحلیل عناصر ساختاری گروتسک در برخی داستان‌های فارسی و خارجی» (۱۳۹۲) به بیان تفاوت‌های ساختاری گروتسک در ادبیات داستانی فارسی و ادبیات غرب پرداخته‌اند.

رشیدآبادی و دیگران (۱۳۹۲) در مقاله «بررسی و تحلیل مؤلفه‌های گروتسک در بوف کور صادق هدایت» فضاهای تراژیک و کمیک را تحلیل کرده‌اند. همچنین شربندار و انصاری (۱۳۹۱) در مقاله «گروتسک و ادبیات داستانی: بررسی مفهوم گروتسک و کاوش مصداق‌های آن در داستان‌های کوتاه شهریار مندنی‌پور» به تحلیل این عناصر توجه کرده‌اند. درنهایت، با وجود برجسته‌بودن عناصر گروتسکی در آثار گلشیری تاکنون پژوهشی در این زمینه انجام نشده است. ذکر این نکته لازم است که در مورد رمان شب شکارچی گراب نیز پژوهشی انجام نشده است.

مبانی نظری پژوهش

گروتسک

هر اثری که ویژگی‌هایی مانند وحشت‌آفرین و خنده‌دار بودن، ناهماهنگی، مسخ‌شدگی، عدم‌انتظار، ناهنجاری، اغراق، تلخکامی مرگ، تناقضات شگفت، شخصیت داستانی عجیب‌وغریب، فضاهای بی‌روح و رعب‌آور و غیره دارد گروتسک نامیده می‌شود (گی، ۱۳۸۹: ۴۱). مکاریک نیز گروتسک را اینگونه تعریف می‌کند: «گروتسک ساختاری است که ترکیبی از افکار متضاد را در خود نهفته دارد و هم مجذوب می‌کند و هم می‌رماند، هم می‌خنداند و هم می‌هراساند» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۲۴۴).

به عبارتی گروتسک «اشکال عجیب و غریب، مسخ شده و تغییر شکل یافته و تغییرات عجیب و غریبی است که در اجزای بدن و چهره انسان دیده می‌شود» (Baldick, 1992: 108). گروتسک را می‌توان هنری دانست که «معمولاً سیمای انسان را به شکل مبالغه‌آمیز و دست‌کاری شده نشان می‌دهد» (Child & Fowler, 2006: 101). در واقع در اثر گروتسکی، مخاطب در حالتی از سرگشتگی و حیرانی است و این حیرانی ناشی از وقایع ناهماهنگ و دور از انتظار افراط‌گونه در حال وقوع است که مخاطب سردرگم از آشکارسازی کنش‌های خود است که نمی‌داند هراس یا پوزخند تمسخرگونه خود را ابراز کند. دو نظریه در حوزه گروتسک مطرح است که هریک دیگری را به گونه‌ای نفی می‌کند: نظریه کایزر (Wolfgang Johannes Kayzer) و نظریه باختین (Mikhail Mikhailovich Bakhtin). کایزر که از او به‌عنوان تثبیت‌کننده مفهوم گروتسک یاد می‌شود معتقد است تغییرات ناخوشایندی که در دوران اخیر رخ داد، مردم جامعه را دچار سردرگمی و نوعی تشویش خاطر کرد؛ زیرا آنان را با عاملی غیرمنتظره و پیش‌بینی‌نشده مواجه ساخت؛ در نتیجه آنها برای کنترل و برون‌ریزی خشم و ناراحتی و افکار متحیرانه

خود چاره‌ای جز برانگیختن و جایگذاری آن در قالب گروتسک نداشتند. مفهوم گروتسک از دیدگاه کایزر مفهومی یأس‌آور، سردرگم و منفی است که اگر خنده و پوزخندی هم در آن باشد، خنده‌ای تلخ و دردناک است که در پس آن سرگشتگی و وحشت جای دارد (لوتر و بیتس، ۱۳۹۴: ۸۶).

باختین در عصری می‌زیست که در آن، وضعیتی خفقان‌آور حاکم بود و اندیشه‌های متقابل و متضاد با جامعه حاکم سرکوب می‌شدند؛ بنابراین از دید باختین جامعه خواهان نوعی شادی، طنز و فرار از محدودیت‌ها بود. کارناوال‌های متعدد موجود در آن دوره، شرایط طنز و خنده را فراهم می‌کرد. این کارناوال‌ها عموماً خاص مردم عامه بودند و مردم در آن با گذاشتن صورتک‌هایی شرکت می‌کردند. از دیدگاه باختین، ناراحتی و خشم درونی نسبت به وضع حاکم موجود در پس ظاهری شاد، برگزاری جشن در تضاد با فرمان قدرت حاکم و دیگر مفاهیم متضاد و ناهنجار، گویای طنز گروتسکی است. به عبارتی می‌توان گفت نگاه باختین نسبت به نگاه کایزر، نگاهی خوش‌بینانه‌تر و مثبت‌تر است (همانجا).

افزون بر حضور و تأثیر این مفهوم در ادبیات غرب و دیگر کشورها می‌توان گفت که این مفهوم در ایران پیش از اسلام و دوران باستان نیز حضور پررنگی داشته و به گونه‌ای با مذهب و آیین‌های سنتی ایرانیان مرتبط است. مجسمه‌های کشف شده از دفینه‌های هزارساله جیرفت که مرکب از اشکال حیوانی - انسانی هیولگونه، مضحک بوده گویای اثر گروتسکی است. مفهوم گروتسک در ایران ابتدا در معماری، هنر و مجسمه‌سازی و سپس در ادبیات و شعر و داستان‌نویسی و نقاشی مطرح شد. این مفهوم در هر دوره به شکلی ظاهر شد؛ ولی همچنان ویژگی‌های ناهنجاری، غیرمعمول بودن، بیان مسائل جنسی، اغراق آمیزی از ویژگی‌های بارز مشترک آنهاست.

مؤلفه‌های گروتسک

کمیك و وحشت

آنچه پایه‌های بنیادین مفهوم گروتسک را تشکیل می‌دهد، وجود عناصر طنز و ترس به شکلی توأمان و به گونه‌ای اغراق آمیز است. این توأمان بودن شرط اصلی موجود بودن گروتسک است؛ اگرچه ممکن است مؤلفه وحشت یا کمیك نسبت به دیگری بسامد بالایی داشته باشد. در واقع «گروتسک به دنبال ایجاد نوعی تضاد و دوگانگی است که دو حالت خنده و ترس را در کنار هم قرار می‌دهد و ما شاهد دو عنصر کاملاً متضاد هستیم؛ ترس و چندان و خنده تهی از عشق» (راستی، ۱۳۸۸: ۶۱) اینگونه تضاد و عدم تقارن مشمئزکننده که برانگیزاننده واکنش ابهام و سردرگمی در مخاطب است انسان را با مفهوم گروتسک مواجه می‌سازد.

خنده گروتسکی ناشی از اشتیاق درونی با هدف اصلاح جامعه نیست، بلکه خنده‌ای دردناک و از سر ترحم است «در واقع خنده تهی از شوق در گروتسک وسیله‌ای است برای بیان ضعف‌ها، کمبودها، ناهماهنگی‌ها و آگاه کردن خواننده به پستی‌ها، شرارت‌ها و تبه‌کاری‌های بشر» (همان: ۴). در ایجاد هرگونه ترس و وحشت مؤلفه‌های گوناگونی از جمله زمان، مکان و فضاهای گوتیک دخیل‌اند. برای نمونه در غالب داستان‌ها و اشعار گروتسکی مخاطب با تاریکی مواجه است.

همچنین بیشتر رویدادهای هولناک، در مکان‌های عاری از سکنه و خلوت با فضاهای گوتیکی چون خانه‌های قدیمی با پیچک‌های درهم تنیده شده، صدای باد و طوفان‌های هولناک و غیره رخ می‌دهد. در واقع شخصیت‌ها موجوداتی عصبی، روانی و ناهنجارند که حالت آنها نشان‌دهنده ذهنیت بیمارگونه و روحیه از خودبیگانه آنهاست. آنان یا در اندیشه کشتن دیگری یا در اندیشه وحشت مرگ خود و اطرافیان‌اند (بی‌نیاز، ۱۳۸۸: ۲۵۸). بنابراین می‌توان گفت که هر دو عنصر خنده و وحشت دو ابزار مهم برای ایجاد مفهوم گروتسک‌اند.

هنجارگریزی

هرگونه واژگونی و انحراف از حقیقت توأم با نتایج نامتقارن، مفهوم گروتسک را آشکار می‌سازد. ناهنجاری گروتسک ناشی از تحریف حقیقت است؛ به گونه‌ای که محتوای آن را برجسته سازد. به این صورت گروتسک، وارونه‌ساز و بیگانه‌ساز است. چون در آن حقیقت تحریف می‌شود. در ادبیات معمولاً شخصیت‌های گروتسک از یکسو ترخم برانگیز و منزجرکننده و از سوی دیگر طنزآمیزند (تسلیم جهرمی و طالبیان، ۱۳۹۰: ۵).

مفهوم هنجارگریزی در گروتسک ممکن است آفرینش ترکیبات ناموزون اجزای بدن در تضاد با معیارهای معمول، واکنش‌های متناقض ترس و شادی، تنفر و خنده و غیره و همچنین بروز کنش‌های منفی عرف و غریب با جامعه از جمله سلاخی اجساد، قتل و کشتار فجیع، به‌کارگیری سلاح سرد و غیره باشد.

ناهماهنگی

از نظر تامسون (۱۳۹۰: ۲۵) «پایدارترین مشخصه گروتسک در طی زمان، عنصر اصلی ناهماهنگی است، چه مصداق آن تضاد و تعارض و آمیزه امور ناهمگونی باشد، چه امتزاج اجزاء نامتجانس». این ناهماهنگی ممکن است آمیختگی و ترکیب عناصر نامتناسب و نامرتب با یکدیگر چون مجسمه‌هایی با هیئتی به شکل حیوان و سری چون انسان و یا انسانی با اعمال ددمنشانه و خوی وحشیانه باشد. همچنین بروز واکنش‌های متناقض در برابر رویدادهای غیرمنتظره که در آثار مجسمه‌سازی و نقاشی بیشتر نمود می‌یابد از این ناهماهنگی است.

مسخ (دگردیسی)

مسخ یا دگردیسی، در لغت به معنای تبدیل شدن از صورتی به صورت زشت‌تر است (دهخدا، ۱۳۳۴: ۳۹۷). دگرگونی هیئت به شکل‌های عجیب و غیرمنتظره از مشخصه‌های اصلی مفهوم گروتسک به‌شمار می‌آید. به‌طور مثال محور رمان مسخ کافکا که نمونه‌ی برجسته‌ی گروتسک است تبدیل-شدن انسانی به نام گرگور به سوسکی منزجر است و یا رمان گاو از غلامحسین ساعدی که استحاله‌ی خودپنداشت متمدنی حسن و نمونه‌ی کامل مسخ‌شدگی است. همچنین این مسخ‌شدگی می‌تواند دگرگونی سیرت والای انسانی به خوی و اعمال حیوانی نیز باشد. مثلاً تکه‌تکه‌کردن اجساد به شکلی فجیع توسط انسان عملی ددمنشانه و حیوانی است.

افراط و اغراق

گروتسک دارای طبعی افراطی است و عنصر اغراق و زیاده‌روی در آن بارز است، بدین جهت اغلب به اشتباه با اثر فانتزی و مفهوم خیال‌پردازی هم ردیف قرار داده می‌شود (تامسون، ۱۳۸۴: ۴۳). آنچه مفهوم گروتسک را از مفهوم فانتزی متمایز می‌نماید جنبه‌ی واقع‌گرایی مفهوم گروتسک و جنبه‌ی خیال‌انگیزی مفهوم فانتزی است. «هم فانتزی و هم گروتسک دارای خصوصیات انحراف از قوانین طبیعی‌اند، با این تفاوت که فانتزی در دنیای خیال اتفاق می‌افتد و گروتسک در مرز بین خیال و واقعیت» (رفیع ضیایی، ۱۳۷۷: ۱۸). واقع‌نمایی در گروتسک، به شکلی مفرط و اغراق‌آمیز بروز می‌کند و این اغراق‌آمیزی واقعیت‌هاست که آن را به مفهوم گروتسک بدل می‌کند.

دشنام‌گویی و وقاحت

ناهنجاری، ناسزاگویی، بیان کلمات رکیک و مستهجن، بیان آشکار مسائل جنسی از جمله مسائلی است که در گروتسک نمود پیدا می‌کند. در واقع دشنام‌گویی بازتاب ناملایمات درونی فرد به گونه‌ای خشن است. نویسنده و هنرمند در بیان و به‌تصویرکشیدن مسائل جنسی به صورت آشکار ابایی ندارد بلکه می‌کوشد آن را به شکلی آشکار و مفرط بیان کند.

بحث

تحلیل مؤلفه‌های گروتسک در رمان آخرش می‌آن سراغم و شکارچی شب

کمیک و وحشت

همانطور که پیشتر اشاره شد کمیک و وحشت‌انگیزی به شکلی توأمان پایه‌های بنیادین گروتسک را تشکیل می‌دهند در واقع «گروتسک در عین خنده‌دار بودن، وحشت‌آفرین است. از این رو تأثیرات و نماهای منفی مثل نفرت، اشمئزاز، اکراه و ترس از یک‌سو و طنز و خنده و تمسخر از سوی دیگر

ستون‌هایی هستند که گروتسک بر آن‌ها می‌ایستد» (تسلیم چهرمی و طالبیان، ۱۳۹۰: ۵). مخاطب در نمایش احساسات خویش سردرگم است؛ زیرا حالت‌های متناقض خنده و وحشتش در وضعیتی مساوی است؛ اگرچه ممکن است گاهی عنصر مرارت و هراس بر مضحکی مغلوب شود و یا برعکس؛ ولی آنچه بر گروتسکی بودن اثر می‌افزاید همراهی این خنده و هراس است.

در رمان آخرش می آن سراغم این مولفه قابل مشاهده است. فرهاد، دوست کامران، در کشمکش با بزهکاران به شدت آسیب دیده و چهره‌اش دچار جراحت شده و کامران با مشاهده وضعیتش از طرفی خنده‌اش می‌گیرد و درصدد تمسخر وی برمی‌آید و از سوی دیگر هراسان و غمگین می‌شود؛ زیرا دوستش به وضعیتی اسفبار مبتلا شده و یقین دارد که ممکن است به سرنوشتی مشابه وی دچار شود.

«با دست اشاره کرد برم تو. پسر، دماغش شده بود اندازه‌ی گوشت کوب. جدی می‌گم. زیر چشم‌هاش هم هنوز کبود بود. یکی از اون شلوارهای مامان دوز هم پاش بود که خیلی قیافه‌شو خنده‌دار کرده بود. حیف که حالشو نداشتیم بخندیم» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۵۷). در این نمونه عنصر وحشت و هراس، که در پشت نقابی از مسخرگی و مضحکی پنهان است واکنش خواننده را برمی‌انگیزاند. یا در بخشی، کامران در باغی تنها پنهان شده و در حال گریز از بزهکارانی است که قصد قتل وی را دارند؛ سرانجام در دام آن‌ها می‌افتد و آن‌ها با حالتی از تمسخر، شوخی و در عین حال تهدید، قصد بریدن گوش وی را دارند. این گفت‌وگو اگرچه با حالتی از تمسخر و زهر خند از سوی خلاقاران بیان می‌شود و ممکن است لبخندی تلخ را در پی داشته باشد ولی سراسر دلهره، انزجار و ترس منبعث از کج‌روی‌ها و انحرافات است.

«سرمو تکون دادم. بعد یهو دیدم همون گوشمو که با مشت ترکونده بود، گرفت. گفت: امشب کاریت نداریم. فقط اومده‌یم این به گوشتو ببریم. ولی اگه کلاغه خبر بیاره که جیک زدی، مطمئن باش گیرت می‌آریم و دل و روده‌هاتو می‌ریزیم بیرون» (همان: ۱۵۴). مولفه وحشت و طنز در این رمان با بسامد اندک ۳ درصد به کاررفته است.

در رمان شکارچی شب نویسنده در توصیف صحنه‌های گروتسکی از مولفه وحشت استفاده کرده است؛ اما از مؤلفه کمیک استفاده نکرده است. برای مثال: «مردی ریزه اندام و مرتب با بازوهای خشکیده و پاهای خشکیده و کلاه کوچک نوک تیز و یک خراشیدگی سفید که برای طناب دار بود و دو خراشیدگی سفید که از چوبه دار بود» (گراب، ۱۴۰۰: ۲۳). «انگار قرار بود ارواح قدیمی را وسوسه کند به سخن گفتن، تا از دل ظلمت آن شب زمستانی که بن اعدام شد، چهره مردی به دار آویخته را احضار کند که دوباره با دهان ویران و خفه شده‌اش به او بگوید که او شایسته نبود، که او ضعیف بود، و اگر او می‌دانست همه آن‌ها را نابود می‌کرد» (همان: ۶۱). «من از آقای پاول می‌ترسم. بیشتر از اینکه از یک

شیخ یا رعد و برق بترسم، بیشتر از هر چیزی که بیرون در است و داخل حباب کوچک شیشه پنجره سالن طبقه بالا، کشیده یا گردن دراز می‌شود، از آقای پاول می‌ترسم» (همان: ۹۱).

«جان اطاعت کرد. در حالی که از ترس می‌خکوب شده و جرئت اعتراض یا عصبانیت نداشت و بدنش بی‌حس شده بود، رفت کنار آن‌ها نشست» (همان: ۹۵). «شیخ تنهایی را دید که به سمت کرساپ لندنینگ در مه محو می‌شد. شیخ یکباره ایستاد و به عقب نگاه کرد، اما جان نمی‌توانست صورتش را ببیند. نمی‌دانست چه خشمی بر آن صورت چیره شده، یا چه خواسته‌های پلیدی در مشت نفرت گره کرده‌اش، وجود داشت» (همان: ۱۱۵). کاربرد واژگانی مانند روح، شبه، دهان خفه‌شده، طناب دار، خراشیدگی و غیره در نمونه‌های فوق سبب ایجاد وحشت در خواننده می‌شود.

جان نمی‌توانست فریاد بکشد. نفس کم آورده بود و جرأت فریادزدن نداشت. می‌ترسید که مبادا از پس خیابان‌های آرام و دل‌انگیز آن شب تابستانی، شکارچی در حال گوش کردن باشد. ص ۲۰۵

بچه‌ها از ترس عقب رفتند و به او راه دادند که از زیر درخت سیب به سمت اسب افسارشده‌اش کنار پرچین برود. از شدت عصبانیت دیوانه‌وارش کاملاً خودش را جمع کرده بود، گویی نقاب قاتل خشنی را به صورتش زده بود و هنوز چاقویش را مانند اسباب جشن در دستش بالا و پایین می‌کرد. ص ۲۶۱

ناهنجاری

اعمال نابهنجار

بروز رفتارهای ناهنجار که معلول علت‌های بسیار از جمله روانی ناسالم است، می‌تواند پدیدآور اعمالی بهت‌آور و مخوف به عنوان نمودی شاخص از گروتسک شود. در مان گلشیری، شخصیت‌های کامران و فرهاد از روی خوشگذرانی و سرگرمی مرتکب اعمالی خشن و ددمنشانه چون کندن سر گنجشکان و زنده انداختن آن‌ها در آتش و در عین حال لذت‌بردن و خوشحالی از این عمل فجیع می‌شوند، رفتاری که ناشی از فقدان روانی سالم است و اگرچه در نگاه ابتدایی ممکن است پدیدآور حس شگفتی و شور در خواننده باشد؛ ولی در پایان موجد هراس و انزجار در وی است؛ زیرا اگرچه «ناهنجاری ممکن است به معنای مسخرگی باشد همینکه لذت ناشی از نوآوری و خوشی حاصل از زیر پا نهادن قوانین طبیعی، از حد معینی از ناهنجاری بگذرد، به ترس ناشی از ناشناخته‌ها و مجهول‌ها بدل می‌شود (تامسون، ۱۳۸۴: ۴۵).

برای نمونه: «من الاغ با دیانا چهار و نیم دور بین دار، به زور هر دفعه به گنجشک می‌زدم. ولی فرهاد با اون تفنگ آشفالش فرت‌فرت می‌زد می‌نداخت شون. بعدش هم می‌پرید کله‌هاشونو می‌کند. به من هم یاد داده بود. اولش خیلی برام سخت بود. سر گنجشک بدبختو با دوتا انگشت می‌گرفتم، بدنشو هم با دو تا انگشت و این قدر می‌کشیدم تا کنده می‌شد. پدر گنجشک بدبخت در می‌اومد ... باورکن اون

روزهای آخر این قدر از این کار خوشم اومده بود که دیگه گنجشک‌ها رو فقط برای این که سرشونو بکنم، می‌زدم. خیلی حال می‌داد ... یه بار هم یه جوجه رو زنده‌زنده انداخت تو آتیش» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۵۹).

یا «رفت زیر درخت‌ها و شروع کرد به تیرانداختن. از اون جا می‌دیدمش که نشونه می‌گرفت و فرت‌فرت گنجشک‌های بدبختو می‌انداخت. بلافاصله هم می‌پرید سرهاشونو می‌کند. یه دو ساعتی زیر اون درخت‌ها بود و منم تموم‌مدت داشتم نگاش می‌کردم. وقتی اومد نشست و شروع کرد به کندن پرهاشون، سروکله‌ی نادر هم پیدا شد» (همان: ۱۳۲).

رفتار ناهنجار می‌تواند انجام اعمالی در مغایرت با شرع، عرف، قوانین مرسوم جامعه، ارزش‌ها و غیره باشد. مانند استعمال سیگار توسط نوجوان دبیرستانی به دور از چشم خانواده و به شکلی مفرط که از نگاه آنان عملی نادرست و به دور از اخلاقیات است. از دیدگاه بحث گروتسک، اگرچه صرفاً موقعیتی طنزگونه یا وحشت و هراسی را ایجاد نکرده است؛ اما ممکن است به صورت متمادی در جهت خشونت، ناهنجاری‌های رفتاری و دیگر انحرافات اجتماعی سبب هشدار شود؛ زیرا هر نوجوانی در سن بحرانی عمیقاً به حمایت و همکاری، اعتماد، درک متقابل، دلسوزی و احترام نیازمند است؛ و کوتاهی پدر و مادر در هر یک از جنبه‌ها موجب گرایش فرزندان به گروه‌های ناسالم یا وابستگی به دوست و همسالان نامناسب خواهد شد، وابستگی‌هایی که آغاز بسیاری از ناهنجاری‌هاست (برزه، ۱۳۶۸: ۲۵).

برای مثال به برخی از نمونه‌ها اشاره می‌شود: «بدبختی هم اینجا بود که هیشکی تو خونواده‌های ما دو تا سیگار نمی‌کشید. تو خونه‌ی ما که از سیگار متنفر بودن. اگه کسی می‌اومد خونه‌ی ما و یه سیگار دود می‌کرد، مادرم تا دو هفته پنجره‌ها رو باز می‌داشت» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۴۹)، یا «به سیگار پک زدم و همه‌ی دودشو دادم تو. معمولاً خیلی کم این کارو می‌کنم، چون سرم حسابی درد می‌گیره. راستشو بخوای دوددم زیاد بهم نمی‌سازه. خیلی وقت‌ها هم سیگارو چس دود می‌کنم. ولی نادر همه‌شو می‌داد تو. نه سرش درد می‌گرفت نه چیزی. یه وقت‌هایی می‌دیدم یه کارهایی می‌کرد که سیگاری‌های قهارش نمی‌تونن بکنن. دودو از بیرون دهنش می‌داد تو دماغش. خیلی کار سخته. من یه‌بار این کارو کردم. داشتم پس می‌افتادم» (همان: ۶۴).

یا «اگه همین حالا مادرم در خونه باشه، چی؟ به قدر کافی بو گند سیگار می‌دم. تو هم کشتی ما رو با این ننت» (همان: ۶۸)، همچنین «یه سیگار هم درآورد و روشن کرد. گفت: پاشو بیا یکی هم تو بکش. حالا خیلی حال میده ... یه سیگار دیگه در آورد و پرت کرد طرفم. سیگارو گذاشتم گوشه‌ی لیم و روشنش کردم و همه‌ی دودشو دادم تو» (همان: ۷۱)، «یه نخ سیگار درآورد. گفت: اینو بکش تا شروع

کنیم. روشنش کردم و تندتند پک زدم» (همان: ۷۶). این مؤلفه با میانگین ۸ درصد در رمان گلشیری به چشم می‌خورد. گراب برخلاف گلشیری از این مؤلفه در رمان خویش استفاده‌ای نکرده است.

آزار و اذیت

آزار و اذیت از جمله مؤلفه‌هایی است که در هر دو اثر گراب و گلشیری به چشم می‌خورد. اذیت‌های پی‌درپی با هدفی نامعلوم و از سر بی‌قیدی و خوشی، رفتاری ناهنجار و عملی ناشایست در آثار گروتسکی است. در رمان گلشیری خلافاکاران و دیگر شخصیت‌ها بدون هیچ دلیل و فارغ از استانداردهای اخلاقی در صدد سلطه‌جویی و زورگویی بر افراد هستند تا به این طریق دعوی قلدری و بزرگی خود را به نمایش بگذارند.

برای نمونه: «روز قبلش با نادر سر زنگ ریاضیات رفته بودیم زیر میز و با خودکار رو کمر بند فاضلی دو سها فحش آبدار نوشته بودیم. فاضلی از اون اواخواهرها بود ... حال آدم ازش به هم می‌خورد» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۴۱)، «گفت: اصلاً یادم نیست چی گفتم، فقط یادمه یهو اسمال با کله گذاشت تو دماغم. بعدش هم با شاپور ریختن سرم. نادر گفت: فقط واسه خاطر این که موتورو ندادی؟ سرشو تکون داد» (همان: ۸۳).

در این رمان شخصیت فرهاد، علاوه بر کشتن، سوازندن و کندن سر گنجشکان، به اذیت و آزار دیگر حیوانات نیز می‌پردازد. برای نمونه: «بیچاره از اون گربه‌های اهلی بود. فرهاد هم تنفگ منو گرفت و رفت جلو و صاف زد تو پهلویش. گربه بدبخت یه تکونی خورد و رفت اون‌ورتر افتاد مرد. خیلی دلم براش سوخت، ولی به‌روم نیاوردم» (همان: ۱۳۵). این مؤلفه با بسامدی متوسط در رمان مشاهده می‌شود. کاربرد این مؤلفه در رمان گلشیری در اعمال اکثر شخصیت‌های نوجوان و غیرنوجوان قابل مشاهده است؛ در حالی که آزار و اذیت و رفتارهای تهاجمی و پلیدانه در رمان گراب تنها از سوی شخصیت اصلی رمان؛ یعنی هری پاورز که قاتل روانی بزرگسال است بروز می‌کند.

باید توجه داشت که در هر دو رمان، قربانی‌ها بیشتر کودکان و نوجوانان هستند؛ ولی با وجود این، توصیف مولفه آزار و اذیت در اثر گلشیری پررنگ‌تر است؛ در حالی که گراب به نوعی به سبب حضور شخصیت نوجوان در متن از این مؤلفه در بسامد اندک، ۲ درصد، استفاده کرده است. در رمان شب شکارچی، واعظ که از همان ابتدای داستان با تظاهرهای خداپرستانه در پی عشرت‌جویی است، هنگامی که متوجه پول‌های پنهان شده توسط کودکان می‌شود به نزد آن‌ها رفته و به خشونت و تعرض روانی علیه آن‌ها می‌پردازد. برای نمونه:

«انگشت‌های پاول اطراف گوشت نرم بازوی ظریف او حلقه زدند، انگشت‌های برهنه‌اش در زیر لباس خواب آراسته و قدیمی زن بود. چنگالش استخوان بازوی زن را مانند حلقه‌ای از فولاد نازک و سرد در بر گرفته بود ... سپس اندیشید: چرا از لبم خون می‌آید؟ چرا می‌توانم طعم خون را روی دندان و

زبانم بچشم؟» (گراب، ۱۴۰۰: ۱۷۲)، «اما حالا صدای دیگری هم شنیده می‌شود. جان صورت خود را روی بالش نمناک بلند می‌کند ... این صدای چنگ‌زدن و ناله، چنگ‌زدن و ناله است. زمانی که کسی کتک می‌خورد ... صدای ناله و چنگ‌زدن، سپس سرفه، کمی مکث و دوباره شروع می‌شود» (همان: ۱۷۴-۱۷۵).

انزجار

از دیگر مؤلفه‌های گروتسکی مشترک در این دو رمان، مؤلفه انزجار است. در رمان گلشیری، پرتاب کردن آب دهان به سوی مردم به منظور سرگرمی و خنده عملی ناپسندی است که کامران از خود بروز می‌دهد و همواره از بالای پشت‌بام خانه بر سر رهگذران، آب دهان خویش را پرتاب می‌کند. عملی که در نظر بسیاری از افراد چندانس آور و فارغ از پابندی به اصول اخلاقی و یادآور مؤلفه اغراق و گروتسکی زشت است.

برای نمونه: «یه عالم آب تو دهنم جمع کردم. تا رسید به ماشین، یه تف ول کردم طرفش. نخورد، بدمصب. افتاد جلو پاش. تا اومد سرشو بلند کنه، کله‌مو کشیدم عقب» (همان: ۶۲)، «داشت از تو پیاده‌رو می‌اومد طرف‌مون. گذاشتم دو سه قدمی در خونه‌مون که رسید، یه تف ول کردم. جوری تنظیمش کرده بودم که صاف بیفته رو سرش. سرمو هم کشیدم عقب. پسر، صاف هم افتاد رو سرش و یه صدای بلندی کرد که نگو. عشق کردم» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۶۴-۶۵)، «رفتم سراغ شیر آب کنار کولرها و آب خوردم و برگشتم همون جا. تو دهنم یه عالم آب جمع کردم و سرمو بردم عقب و یهو آوردم جلو و یه تف گنده ول کردم طرفش. پسر پنج شیش متری پرت شد و عین تاپاله افتاد رو شیشه‌ی جلو. عشق کردم. تا حالا تو عمرم به همچین تفی نداخته بودم» (همان: ۷۰-۷۱)، یا در صفحات ۶۷، ۷۵ و ۷۶.

خون و خون‌ریزی و ذکر آن با جزئیات، از دیگر پدیده‌هایی است که به شکل ناخودآگاه سبب تهوع، انزجار و وحشت در آدمی می‌شود. گلشیری در این رمان توانسته است با یاری گرفتن از این مؤلفه سبب انزجار خواننده شود. کامران که به دلیل گریز از بزه‌کاران، پایش آسیب دیده و دچار جراحت شده از یک سو دچار دردی شدید است و از منظره خونی که از پاهایش روان است وحشت کرده و از سوی دیگر سعی بر تظاهر به شجاعت و عدم احساس درد دارد.

برای نمونه: «خون‌ها رو پام ماسیده بود و یه طرف کفشم سرخ سرخ شده بود. تازه داشتم دردشو حس می‌کردم» (همان: ۱۲)، «وقتی بیدار شدم، هوا تاریک شده بود. داشتم از درد می‌مردم. پام خشک شده بود. نمی‌تونستم تکونش بدم. وقتی هم بهش نگاه کردم، از ترس زهره‌ترک شدم. بانده سرخ سرخ شده بود» (همان: ۲۴)، «من نگاه نمی‌کردم. فقط احساس می‌کردم که پوستم داره کشیده می‌شه. اگه نگاهش می‌کردم، ممکن بود حالم به هم بخوره و بالا بیارم» (همان: ۳۰)، «دماغش شده بود

قدیه بادمجون و سیاه سیاه بود. به عالمه خون هم ازش اومده بود که پیدا بود با دست هاش پاک کرده. چشم هاش هم کاسه خون بود. کنار ابروهاش و گوش هاش و خلاصه همه جاش شکافته بود. صورتش آش ولاش شده بود» (همان: ۷۸).

گلشیری با توصیف مدام این صحنه‌های منجرکننده بعد گروتسکی داستان را تقویت می‌کند. در رمان شکارچی شب نیز، گراب همانند گلشیری با استفاده از انعکاس تصاویر خون‌آلود سبب انزجار خواننده می‌شود. برای نمونه: «بن انگشت‌هایش را آن قدر در دندان‌هایش فرو برد تا بوی خون به مشامش رسید. طناب‌های زیر کاه‌های تخت با ریتم لرزش بدن او از ترس جیرجیر می‌کردند» (گراب، ۱۴۰۰: ۲۹)، «حرف بز، قبل از اینکه گلویت را ببرم و مثل خوک آویزان در قصابی ولت کنم تا از خون‌ریزی بمیری!» (همان: ۲۰۲)، «دست چپ واعظ، بی‌جان در آستین پاره‌اش افتاده بود و خون خشک شده بر نوک انگشت‌هایش، مانند قطره‌های تیره روی بینی خرگوشی که از قلاب قصابی آویزان است، می‌درخشید» (همان: ۲۷۲). بسامد این مؤلفه در رمان گلشیری ۹ درصد و رمان گراب ۳ درصد است.

دشنام‌گویی

فحاشی و استعمال الفاظ رکیک وسیله‌ای برای بیان هیجانات درونی فرد است که گاه از روی شوخی و خنده و گاه از روی آشفتنگی و نفرت درونی بروز داده می‌شود. در واقع ناسزاگویی یکی از ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی است که در میان اکثر اقشار جامعه ملاحظه می‌شود. گلشیری و گراب در آثار گروتسکی خود، از این واقعیت ناهنجار جامعه، به وفور بهره می‌گیرند. در اثر گلشیری تمامی شخصیت‌های داستان خشم درونی خویش را به وسیله دشنام بروز می‌دهند.

برای نمونه: «خواهر ترشیده‌ش هم سرشو از پنجره آورده بود بیرون و عین بوقلمون داشت جیغ می‌کشید. دوتا از اون فحش‌های خیلی بد هم داد که روم نمی‌شه واسهت بگم. یعنی می‌خوام بگم حتی خود منم از این فحش‌ها نمی‌دم» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۹)، «حروم‌زاده داشت چرت‌وپرت می‌گفت. منو شناخته بود» (همان: ۵۶)، «مرده داشت از پایین فحش می‌داد. فحش‌هایی می‌داد که تا حالا تو عمرم نشنیده بودم. حتی دلم نمی‌خواد به زبون بیارم‌شون. یه چیزی هم برات بگم. اصلا به قیافه‌ش نمی‌خورد یه همچین فحش‌های آبداری بده ... طرف دوباره فحش داد. گفت: کثافت آشغال!» (همان: ۶۵).

یا «فرهاد داد زد: خفه‌شو! خفه‌شو، آشغال!» (همان: ۸۸)، «یه جوری داشت نگاش می‌کرد، انگار دکتره. گفت: حروم‌لقمه‌ها یه جای سالم رو صورتش نداشتن» (همان: ۹۲)، «گفت: این مادربه‌خطاها رو من می‌شناسم. تنه‌م به تنه‌شون خورده. خیلی حروم‌زاده‌ن» (همان: ۹۳)، «عربده زدم گفتیم: کثافت‌های لجن! فحش‌های دیگه هم دادم که حالا اصلا یادم نیست» (همان: ۱۱۱-۱۱۲)، «گفتم

برو اون موبایل گه‌و وردار بیار! یواش، الاغ! چرا داد می‌زنی؟ همه خوابن» (همان: ۱۱۵). این عنصر با میانگین ۸ درصد در این رمان به کار رفته است.

در رمان گراب نیز آزار کلامی و استفاده از الفاظ نامناسب از سوی اکثر شخصیت‌ها دیده می‌شود و ابزاری جهت نمایش خشم و پر خاشگری افراد است. برای نمونه: «به جهنم! خفه شو واعظ! خفه شو و برو بگیر بخواب قبل از اینکه بیایم بالا و کنه‌های تختت را فرو کنم توی حلقومت!» (گراب، ۱۴۰۰: ۲۹)، «تو یک حرام‌زاده‌ای! وقتی من خوابم یواش یواش نزدیکم می‌شوی و در گوشم زمزمه می‌کنی! ... لعنت به تو واعظ! برو به جهنم لعنتی!» (همان: ۳۳)، «این طور نیست، پسر؟! لعنت بهت! جواب مرا بده! جوابم را بده حرام‌زاده کوچولو!» (همان: ۱۳۴).

یا «پول کجاست؟ بچه‌ی حرام‌زاده. بهم بگو! وگرنه بازویت را از جا می‌کنم!» (همان: ۱۷۰)، «پرل خفه شو! تو قسم خوردی! - تو خفه شو حرام‌زاده کوچولو. بگذار حرف بزند» (همان: ۲۰۲)، «لعنت به شماها! لعنت به شما، دارم می‌روم! آره، دارم می‌روم ولی برمی‌گردم! لعنتی‌ها، برمی‌گردم! آن حرام‌زاده را گیر می‌آورم! لعنتی‌ها، گیرش می‌آورم! هنوز کارم با هری پاول تمام نشده، فاحشه‌های بابل» (همان: ۲۶۱). این مؤلفه در میانگین ۶ درصد قابل مشاهده است.

خشم و خشونت

خشونت، بد رفتاری‌های سرکوب‌گرانه، آسیب‌رساندن فیزیکی، حملات کلامی، ضرب و شتم و غیره از جمله ناهنجاری‌هایی‌اند که فرد به منظور تسلط و کنترل بر عواطف و احساسات دیگران به آن‌ها توسل جسته و منشأ ایجاد ترس و وحشت در دیگران می‌شود. این واکنش‌ها هجومی که پدیدآور و تبیین‌کننده نوعی وحشت گروتسکی است واقعیتی است آشکار و خشن با نتایج دور از ذهن و گاهی غیر قابل بازگشت. در هر دورمان، در بندهای گوناگونی شاهد خشم و پر خاشگری هر یک از شخصیت‌ها به یکدیگر به دلایل گوناگون هستیم.

در رمان گلشیری، کامران بنابر اقتضای سنش سعی بر اظهار قلدری و بزرگنمایی کاذب دارد و به همین منظور فارغ از ادب، به نزاع، پر خاش و درگیری با دوستان، اقوام و سایرین می‌پردازد. برای نمونه: «وقتی گردنش و ول کردم، از لجم یه مشت ول کردم تو صورتش. اون یه ریزه دندونش که شکسته، جای همون مشت» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۹). یا «یهو پا شدم و یقه شو چسبیدم. گفتم: از گل، من به خاطر تو پا شدم رفتم اون جا. نزدیک بود قضیه هم از دهن کوفتیم در بره. حسابی کفری شده بودم. نادر پرید وسطمون. گفت: ول کن، کامران! گفتم: آخه کجات بزمنم، بدبخت؟ دیگه تو صورتت جا نمونده. برو بر داشت نگام می‌کرد. نادر گفت: ول کن، کامران! شماها با هم رفیقین. این گه خورده با من رفیقه. یخه شو سفت چسبیده بودم. وقتی نادر دستمو کشید، سه چهارتا از دکمه‌های پیرهنش کنده شد» (همان: ۶۰).

یا «عین همون وقت که داشتیم با دایی کوچیکه‌م درس می‌خوندیم. مهندس، خیلی هم چیز حالیشه ... اصلاً نمی‌فهمیدم. یهو دیدم دستشو برد بالا و گفت آگه این دفعه دیگه نفهمم، می‌زنه تو گوشم. داشت شوخی می‌کرد. ولی من خر یهو دراومدم گفتم: گه می‌خوری دست رو من بلند کنی!» (همان: ۶۹)، «دلَم می‌خواست با مشت بزَنم تو اون دهن گشادش تا سه چهارتا از اون دندون‌های زردش بریزه تو دهنش و عین خر عرعر بزنه» (همان: ۷۴) و یا در صفحات ۷۷، ۷۹ و ۹۹.

نزاع‌های خونین جواد با اسمال و شاپور که کامران شاهد آن است و نتایج دلخراشی در پی دارد نمونه‌ای از رفتارهای پر خاشگرانه و وحشیانه‌ای است که مضمون گروتسک را یادآور می‌شود. برای نمونه: «این‌ها به هیشکی رحم نمی‌کردن. مرام نداشتن. می‌اومدن همون جا وسط خیابون و چاقورو تا دسته‌ش هل می‌دادن تو شیکم و می‌زدن به چاکم» (همان: ۴۸)، «جواد دوباره دراومد گفت: تو آگه وجود داشتی، با همقدت درمی‌افتادی، نالوطی، نه بچه بدبختو بیاری نشئه‌ش کنی و عین کیسه‌بوکس بیفتی به جونش. اسمال داد زد: گه خورده اومده زر زده! یه دفعه یقه منو گرفت و کشیدم طرف خودش. گفت: به اون بچه‌محل سوسول تون بگو آگه بینمش، جرش می‌دم. بهش بگو این دفعه دماغشو ترکوندم، دفعه دیگه خودشو می‌ترکونم» (همان: ۱۰۹).

یا «اسمال پخش زمین شد. صورتش هم پر خون شده بود. جواد یهو پرید روش. همون طور هم داد زد به من گفت برم بیرون. پریدم دم در و کفش هامو پوشیدم. شاپور رو زانوهای بلند شده بود. جواد دستشو گذاشته بود رو گردن اسمال. داد زد گفت: آگه راست می‌گی پاشو، تن‌لش، بینم جیگرشو داری بزنی تو دماغ من یا نه! یهو هم مشتشو برد بالا. پسر، اسماله پایبون کرده بود. جنب نمی‌تونست بخوره. گفتم الانه که بزنه دماغ و دهن و همه رو صاف و صوف کنه» (همان: ۱۱۰). مؤلفه خشونت در بسامد بالایی با میانگین ۹ درصد در این رمان به کار رفته است.

در رمان شکارچی شب نیز خشم با میانگین ۲ درصد از جمله مؤلفه‌های گروتسکی آشکار است. برای نمونه: «توریا کار کتیفی بیش نیستی، واعظ! حالا گم شو تو رختخوابت قبل از اینکه سرت را بکوبم به دیوار! به زودی به خاطر دو قتل اعدام می‌شوم و برایم فرقی ندارد بشود سه تا! ... بن چهار دست و پا به سوی واعظ رفت. بعد انگشت‌هایش مانند حلقه‌ای از مقتول، دور گلوی واعظ جمع شدند ... حلقه دست‌هایش را تنگ‌تر کرد. شست‌هایش را بر روی غضروف‌های خرخره مرد فشار می‌داد تا وقتی که دیگر واعظ بریده بریده نفس می‌کشید و خرخر می‌کرد ... بن او را از شان‌هایش گرفت و بلند کرد و به دیوار چسباند و با ریتم کلماتش سرکشیش را به سنگ کوباند» (گراب، ۱۴۰۰: ۳۴-۳۵)، «واعظ سرش را پایین آورد و دهانش باز ماند. بعد سرش را به عقب پرتاب کرد و خنده‌ای خشن و ناگهانی سر داد» (همان: ۲۰۳).

یا «بن آرام خودش رازیر پتویش جمع کرد و اجازه داد ماهیچه‌هایش مانند فلزی جمع شود و بعد با تمام قدرتش ضربه‌ای پراند تا مشت گره کرده محکمش به استخوان‌های صورتی که دائم زمزمه می‌کرد، بخورد» (همان: ۲۳). «کشتن آدم‌ها اورا خسته کرده بود. گاهی شک می‌کرد که آیا خدا واقعا می‌فهمد. فکر نمی‌کنم که خدا اهمیتی به این قتل‌ها بدهد. چرا که کتاب خودش پر از همین کشت و کشتارهاست. اما چیزهایی هم هست که خداوند واقعا از آن‌ها متنفر است. مثل عطر، چیزهای بوییدنی، چیزهای توری، چیزهایی که موهای فرفری دارند و هر چیزی که به فاحشه‌ها مربوط می‌شود. واعظ به این چیزها فکر میکرد و دست‌هایش در شب زیر پتو می‌خزید، تا جایی که انگشت‌هایی که به نام عشق بودند دور چاقو حلقه می‌شدند و روحش از خشم و شکوه شعله می‌کشید» (گراب، ۱۴۰۰: ۴۲).

کاربرد سلاح سرد

نزاع و درگیری از جمله پدیده‌های نابهنجار و منفی اجتماعی است که به دنبال روابط خصمانه و ستیزه‌جویانه افراد با یکدیگر بنابر اهداف گوناگون از جمله قدرت‌نمایی و برانگیختن رعب و وحشت شکل می‌گیرد و سبب قتل، ضرب و جرح و غیره می‌شود. از جمله ابزارهایی که در این راستا می‌تواند خطرآفرین باشد و بر قبح این مسئله بیفزاید، به کار گرفتن سلاح‌های سردی چون چاقو، قمه، خنجر، قداره و غیره است. در هر دو رمان، به سبب بن‌مایه مشترک به وفور به توصیف کاربرد این سلاح‌ها پرداخته شده است. این مؤلفه در رمان گلشیری با میانگین ۴ درصد و در رمان گراب با میانگین ۵ درصد قابل مشاهده است.

مضمون رمان گلشیری که بر محور تعدادی خلافت‌کار و نوجوانان دبیرستانی می‌چرخد صحنه‌ای است از نزاع و کشمکش میان آن‌ها. کشمکش‌هایی که نتایج ناخوشایند و تلخی در پی دارد و در قسمت‌های مختلف آن مخاطب شاهد مجروح‌شدن شخصیت‌های داستان با سلاح‌های سردی چون چاقو، پنجه‌بوکس و نانچیکو است. برای نمونه: «درشو که باز کرد، دیدم یه پنجه‌بوکس توشه با یه چیزی که نفهمیدم چییه. وقتی گرفت تو دستش، هنوز یه تیکه‌ش از پایین مشتش پیدا بود. بعد یهو دیدم یه تیغه چاقو از وسط مشتش زد بیرون. پسر! عجب چاقویی بود! باریک بود و بلند. این قدر بلند بود که معلوم نبود چه طوری تو اون بدنه جاش شده» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۹۷).

یا «ولی یهو چاقوی شاپورو دیدم. تیغه‌ش این قدر پهن بود که نگو. تا حالا تو عمرم یه همچین چیزی ندیده بودم. می‌خواستم داد بکشم، عربده بکشم، ولی حتی دیگه صدام در نمی‌اومد. سر جام خشک شده بودم. صورت جوادو می‌دیدم که سرخ سرخ شده بود و دهنش باز مونده بود. شاپور دوباره اون چاقو رو فرو کرد تو پهلویش. تا ته فرو کرد» (همان: ۱۱۱)، «داشت می‌اومد طرفم و زل زده بود تو صورتم. عین برق خم شدم و نانچیکومو درآوردم و به طرفش تو هوا چرخوندم. عین دیوونه‌ها داشتم

می‌چرخوندمش. باورکن اصلاً نفهمیدم چی شد، ولی یهو دیدم خم شد و دست‌هاشو گذاشت رو صورتش. حتی تو اون تاریکی هم می‌دیدم که پیرهنش پر خون شده. صاف خورده بود تو اون دماغ گنده‌ش» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۱۱۲)، «یهو دیدم از وسط مشت شاپور، یه تیغه چاقو پرید بیرون. قسم می‌خورم همون چاقو بود که باهاش حساب جوادو رسیده بود. اسمال هم دماغمو گرفت و فشار داد. این قدر فشار داد که چشم‌هام داشت می‌زد بیرون» (همان: ۱۵۳).

باید توجه داشت که در رمان آخرش می‌آن سراغم، کاربرد سلاح سرد از سوی شخصیت‌ها گویا صرفاً برای قدرت‌نمایی است؛ درحالی‌که در رمان شکارچی شب هنجارشکنی کاربرد سلاح سرد صرفاً جهت قدرت‌نمایی نبوده؛ بلکه از نظر شخصیت‌پردازی، این قاتل زنجیره‌ای همانند دیگر شخصیت‌های گوتیکی که غالباً شخصیت‌هایی با آشفتگی‌هایی روانی‌اند در پی اعمال زور، قتل و نابودی است.

برای نمونه: «انگشت‌هایش را دور دسته‌ی استخوانی چاقو پیچانده بود و داشت دنبال دکمه‌ای که تیغه‌ی سریع چاقو را نگه می‌داشت می‌گشت ... اما قبل از اینکه سخنش را تمام کند او چاقو را تا نصفه از جیبش در آورده بود ...» (گراب، ۱۴۰۰: ۴۰)، «ویلا دستش را در جیب هری برد و با کنجکاوای زنانه آن را بیرون آورد و لحظه‌ای با تعجب نگاهش کرد ... یک جور تیغ بود» (همان: ۱۲۲)، «چاقو را مثل همین الان از جیبش بیرون می‌آورد، دکمه را فشار می‌دهد و آن چیز تیز چاقو بیرون می‌پرد و دقیقه‌ای به من نگاه می‌کند و شروع می‌کند به کشیدن چاقوروی ناخن آبی شستش که بدون اسم است، سپس می‌رود ... و چاقو دوباره در جیبش افتاد» (همان: ۱۳۴).

یا «جان از جایش تکان نخورد، حتی زمانی که چاقو لمسش می‌کرد. تیغه به آرامی خراش کوچکی روی پوست نرم زیر گوشش ایجاد کرد و دست و اعظ پشت گردنش را با انگشت‌های آزادش گرفت» (همان: ۲۰۲)، «ریچل دید چاقویی در دست دارد ... چاقو را به آرامی در دست‌هایش بالا و پایین می‌پراند. به نظر می‌رسید کف روی لب‌هایش جمع شده ... هنوز چاقوی دسته‌استخوانی با آن تیغ سفید و براقش را در دستش بالا و پایین می‌کرد و جنون در تمام صورتش موج می‌زد ... از شدت عصبانیت دیوانه‌وارش کاملاً خودش را جمع کرده بود، گویی نقاب قاتل خشنی را به صورتش زده بود و هنوز چاقویش را مانند اسباب جشن در دستش بالا و پایین می‌کرد» (همان: ۲۶۱).

هراس انگیزی

ایجاد فضاسازی‌های ترسناک که زمینه‌ساز و تشدیدکننده رعب در خواننده است از وجوه مشترک رمان‌های گلشیری و گراب و مؤلفه برجسته سبک گروتسک است. این دو نویسنده با ترسیم فضایی سرد و خاموش از جمله به کارگیری عناصر گوتیک، تصاویری منزجرکننده چون خون و خونریزی، اجساد، کاربرد سلاح‌های سرد، خاموشی و سکوت، برف و سوز و بیداد سرما، باد، امواج خروشان،

تاریکی هوا، درختان بلند و سربه‌فلک کشیده، بوته و پیچک‌های درهم تنیده، خانه‌های قدیمی و مخروبه با دیوارهای کاهگلی و غیره زمینه‌ساز وحشتی گروتسکی در خواننده می‌شوند.

فضا و مکان

فراهم کردن جوی ترسناک و وحشت‌آور در وهله نخست نیازمند فضا و مکانی ترسناک است که گلشیری و گراب به خوبی توانسته‌اند جریان‌گر آن باشند. در واقع «مهم‌ترین وظیفه صحنه، آفریدن محیطی است که اگر رفتار شخصیت‌ها را تعیین نکند و موجب رخداد وقایع نشود، دست‌کم در نتیجه‌ای که آن‌ها به بار می‌آورند، می‌تواند دخیل باشد» (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۳۵۲).

در رمان آخرش میان سراغم، به کاربردن عناصری چون «درختان بلند انبوه»، «سرما شدید»، «وزش باد»، «جاده ناهموار»، «دیوارهای بلند کاهگلی» و «تاریکی شب» از جمله عناصری است که می‌تواند زمینه‌ساز برانگیختن هیجانات درونی از جمله دلهره و وحشت در خواننده باشد. برای نمونه: «هر دو طرف جاده پر از درخت‌های بلند بود، واسه همینم هوا خیلی سردتر بود. دیگه داشتم بیخ می‌زدم. ولی زیاد طول نکشید که رسیدیم به یه جاده خاکی و مجبور شد یواش بره، چون پر از سنگ و کلوخ و این چیزها بود. یه‌ذره هم که جلوتر رفت، جاده باریک‌تر شد و هر دو طرفش پر از باغ بود که دیوارهای بلند کاه‌گلی داشتن ... قلبم داشت عین چی می‌زد» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۱۰۲).

یا «با اون یارو غوله رفتم تو. قلبم هم داشت عین چی می‌زد. صاف جلو در، یه راه باریک بود که می‌خورد به ساختمون باغ و دو طرفش یه عالمه درخت بود» (همان: ۱۰۴)، «اول جاده نگه داشتم و موتورو آوردم نزدیک یکی از همون دیوارهای کاه‌گلی و گذاشتمش پشت چندتا درخت و فرمونشو هم قفل کردم. هیچ‌کس اون جاها نمی‌دیدش. بعد آروم‌آروم از کنار پیاده‌رو رفتم طرف باغ. اون جاها دیگه یواش یواش ترس برم داشت» (همان: ۱۴۵). «بعدشم دوباره یه سیگار روشن کردم و به صدای هوهوی باد که از لای پنجره می‌زد تو، گوش دادم» (همان: ۱۵۱). این مؤلفه در اثر گلشیری در بسامدی متوسط با میانگین ۳ درصد به کار رفته است.

در رمان شکارچی شب نیز، عناصری مانند «تاریکی شب»، «صداها گنگ»، «سرما و وزش بادهای شدید»، «درختان انبوه»، «خانه‌های متروک» و غیره از جمله مؤلفه‌های معنایی فضا و مکان گروتسکی‌اند. برای نمونه: «دوباره، عصر آن روز زمستانی در ساحل رودخانه، در کنار خانه‌ی قدیمی بالای جاده‌ی کرساپ لن‌دینگ است» (گراب، ۱۴۰۰: ۲۹)، «ناگهان باران مثل اشک شروع به باریدن کرد؛ یک باران نرم و متراکم رودخانه‌ای به همراه باد شدیدی که از تپه‌های تاریک اطراف دره می‌وزید» (همان: ۴۳)، «هوای ماه مارس لرزه بر اندامش انداخت و باد سردی که از سمت رودخانه می‌وزید، تا مغز استخوان‌شان رسوخ کرد. هوای صبحگاهی همچون زمستان سرد و چون لیمو، ترش بود» (همان: ۴۳).

۴۸)، «برف شروع به باریدن کرده بود و باد اندوهگین در میان درختان خشک کنار رودخانه می پیچید؛ بادی شبیه به ترانه‌ای نالان، بادی شبیه به شاخ شکارچی» (همان: ۵۴).

یا «به صدای باد زمستانی گوش سپرد که با صدای سوت یک کشتی بخار در الب دوپل، در هم آمیخته بود ... انگار که باد سیاه رقصنده‌ای در حال جست‌وخیز با ارواح رودخانه بود» (همان: ۶۶)، «جان دید که هوا تقریباً تاریک شده و ابرهای سیاه روی تپه‌های اوهاپورا پوشانده‌اند. صدای محو غرش طوفان، شبیه صدای سگی زیر ایوان، به گوش می‌رسید» (همان: ۱۰۱)، «شب به سرعت بسته شدن دری با باد، حکم فرما شده بود. سپس در چشم‌به‌هم‌زدنی رودخانه توسط ورقه‌های عظیمی از رعد و برق، شبیه به تکه‌های شکسته‌ی در حال سقوط یک لیوان، روشن شد. بادی که از سمت کوهستان می‌وزید، مانند شلاق آب سبزرنگ را می‌درید. قایق کوچک تفریحی، از شور و خشم باران سیل‌آسا به هرسو پرتاب می‌شد و ناله می‌کرد ... طوفان مانند توپخانه‌ای غول‌پیکر می‌کوبید و بی‌وقفه بین تپه‌های بلند طنین می‌انداخت ... صداهای شان در میان جرقه‌های شدید باد بر رودخانه و بمباران طوفان، گم شده و سرگردان می‌نمود» (گراب، ۱۴۰۰: ۱۰۲).

«چرا او من را به جای این سرسرای تاریک تاریک، به اتاق نشیمن نمی‌برد که روشن است...» (همان: ۱۱۳)، «اما ناگهان باد خیانت‌کار میان درختان انگور وزید» (همان: ۱۲۹)، «چیزی در میان تاریکی و رازآلودی شب حرکت می‌کند، چیزی مانند وقفه‌ای نرم و سریع و سوسوی شعله‌های ناگهانی روی بخاری زغالی در یک شب زمستانی» (همان: ۱۷۴)، «در سرداب تاریک خانه‌ی قدیمی، هوا هنوز سرد و نمناک بود و بوی پاییزی همیشگی را می‌داد. بوی سیب و تار عنکبوت و زغال سنگ زمستانی در یک پاییز ابدی» (همان: ۱۸۳).

یا «در دوردست، پایین جاده‌ی یخ‌زده، در میان مه رقیق زمستانی، مرد سفیدپوست کوچک‌اندام روی آجرهای قرمز» (همان: ۲۳). «آن‌ها لحظه‌ای به هم نگاه کردند و سپس از دروازه‌ی زندان به خیابان متروکه‌ای رفتند. در سکوت، زیر درختان زمستانی قدم می‌زدند» (همان: ۴۳). «بیرون دانه‌های درشت برف در حال باریدن بود و باد سیاه می‌وزید» (گراب، ۱۴۰۰: ۶۳). این عنصر با میانگین ۱۱ درصد در رمان سبب تقویت بعد گروتسکی متن شده است.

صدا

از دیگر عوامل مؤثر بر ایجاد وحشت، شنیدن صداهای خوفناک و موهوم با منشأی نامعلوم است که فارغ از جنبه‌ی هراس‌انگیزی می‌تواند حس ماجراجویی را نیز به همراه داشته باشد. می‌توان گفت که صداها فارغ از آفریدن تصویری ذهنی می‌توانند در سکوتی فراگیر، تشدیدکننده‌ی دلهره و هراس در وجود خواننده باشند. این مؤلفه در رمان گلشیری بسیار پرکاربردتر از رمان گراب است. در رمان شکارچی شب، عنصر صدا تنها در همنشینی با دو مولفه‌ی زمان و مکان مطرح شده و گراب به صورت

جداگانه به ترسیم این عنصر نپرداخته است. در حالی که در اثر گلشیری، به عنوان مؤلفه‌ای جداگانه سبب تقویت بعد گروتسکی داستان و ترس مخاطب شده است.

کامران که همواره در حال گریز از بزهکاران است با شنیدن کوچکترین صدایی دچار دلهره و هراس می‌گردد. برای نمونه: «رفتم یکی از کارتن‌ها رو از تو باغچه برداشتم و گذاشتم کنار بقیه‌ی کارتن‌ها. داشتم دومی رو برمی‌داشتم که یهو یه صدایی شنیدم. همون جا نزدیک بود خودمو خراب کنم. درجا سنگ کوب کردم و عین چی خوابیدم کف موزاییک‌ها و گوش هامو تیز کردم. یکی داشت با کلید در باغو باز می‌کرد. داشتم سکنه می‌کردم. قلبم داشت عین چی می‌زد» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۱۴۶)، «واسه همینم چراغو خاموش کردم و دوباره دراز کشیدم. هنوز پنج دقیقه نشده بود که شنیدم یه صدایی اومد. گوش هامو تیز کردم. صدای پا بود. یکی داشت از پله‌ها می‌اومد بالا. همون جا خشکم زد» (همان: ۱۵۲).

یا در رمان شب شکارچی: «پشت سرشان، از آن خانه، جان می‌توانست صداهای ترسناک رعدآسا را از پشت سرداب بشنود! ضرب‌آهنگ و قیل و قالی که بلندتر از غریو صدای نبض جان و دخترک نبود» (گراب، ۱۴۰۰: ۲۰۵)، «اسکله همچون سنگ در سکوت بود و صدایی نبود مگر جیر جیر کسل‌کننده گیتاری که از پایین و داخل قایق‌های شناور در مه زیر درخت‌های بید می‌آمد» (همان: ۲۰۵)، «صدای چیزی کهنه و تاریک که از بستر رودخانه آمده باشد، چیزی به قدمت خود شیطان. نبض داشت. صدایی خشن که با ریتم مخوف خود از سمت آب به سوی آن‌ها می‌آمد. شاید روح میسون پیر بود یا میکا جاهارپ قاتل زنجیره‌ای و یا خود گرتی شکنجه‌گر خائن با تمام صفات شیطانی‌اش» (همان: ۲۱۱). ذکر این نکته لازم است که صدای عناصر طبیعی از جمله «رعد و برق»، «وزش باد شدید»، «امواج دریا»، «طوفان»، «باران‌های سیل‌آسا» و غیره در این دو رمان برانگیزاننده وحشتی فراگیر در وجود خواننده است که گلشیری و گراب به خوبی از این عناصر بهره گرفته‌اند.

خیال‌پردازی

مؤلفه خیال‌پردازی با میانگین ۶ درصد تنها در رمان گلشیری به چشم می‌خورد. داشتن افکار موهوم و خیالی، منبعث از ذهن آشفته و مشوش است که ترس و نگرانی بسیاری را در پی دارد. این آمیختگی دنیای خیال و جهان واقع در رمان گلشیری که پیوسته در ذهن نگران کامران در جریان است و او را رها نمی‌سازد مسبب بسیاری از واکنشات هیجانی و کابوس‌های وحشتناک است. گلشیری سعی دارد با کاربرد این شیوه، ذهن خواننده را در عین هراس افکنی با ذهن شخصیت داستان همراه سازد. برای نمونه: «برگشتم و رو پشت‌بوم‌های اطرافو نگاه کردم. مجسم کردم که الان رو یکی از اون پشت‌بوم هان و دارن نگام می‌کنن. پسر، این فکر خیلی منو ترسوند. نادر هم فهمیده بود دستپاچم» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۴۵)، «همه‌ش فکر می‌کردم الان یکی واپساده پشت یکی از اون درخت‌های کوفتی

و داره منو سک می‌زنه. یکی از اون چاقوهای دندونه‌دار هم دستشه» (همان: ۴۸)، «باور کن همه‌ش هم فکر می‌کردم الانه که جلومون سبزشن. قسم می‌خورم آگه چشمم بهشون می‌افتاد، شلوارمو خیس می‌کردم» (همان: ۱۲۴)، «رفتم تو مستراح و تموم‌مدت زل زده بودم به پنجره. همه‌ش منتظر بودم دختره دستشو از پنجره بیاره تو و گردنمو بگیره. داشتم از ترس زهره‌ترک می‌شدم. کارم که تموم شد، دویدم بیرون و رفتم تو جام دراز کشیدم» (همان: ۱۲۸).

یا «یاد اون لحظه‌ای افتادم که می‌خواست داد بزنه، ولی صداش در نمی‌اومد. واسه خاطر ضربه‌ی چاقو بود. دهنش باز مونده بود و بعدش هم همین‌طور که کنار دیوار وایساده بود، داشت می‌افتاد. یاد اون لحظه‌ای افتادم که اون شاپور کتافت دوباره چاقو رو فرو کرد تو پهلویش» (همان: ۱۳۲)، «رو تخت دراز کشیدم و همه‌ش منتظر بودم صدای موتور فرهادو بشنوم. دوباره هم یاد اون شب افتادم. تا یه ذره تنها می‌شدم، یاد اون شب می‌افتادم. یاد همون لحظه افتادم که دهن جواد باز مونده بود. پسر، جلو چشمم بود» (همان: ۱۴۳).

کاربرد بسیار اندک این مؤلفه در اثر گراب سبب ایجاد پیوند و ارتباط اندک میان خواننده و شخصیت داستان و اتفاقات رخ داده شده است. برای نمونه: «در حالی که روی تخت دراز کشیده بود، قلبش از شدت ترس انگار در گلویش می‌تپید. درست بود، مطمئن شد سایه‌ی مردی جلوی نور چراغ حیاط بر روی دیوار اتاق پدیدار شده است. مردی کاملاً ساکت و بی‌حرکت که کلاه باریک لبه‌داری به سر و بازوهایی کشیده داشت. زبان جان با دیدن این صحنه‌ی ترسناک بند آمده بود» (گراب، ۱۴۰۰: ۶۷).

کابوس

رؤیاهای ناخوشایند و پریشان‌ساز که تأثیرات منفی بر آسایش ذهنی افراد می‌گذارند و از آنها با عنوان کابوس یاد می‌شود از دیگر مؤلفه‌های برجسته‌ی گروتسکی است؛ زیرا توأم با وحشت و اضطراب است و موجب بیداری و آشفتگی فرد می‌شود. این کابوس‌های خوفناک که عمدتاً ناشی از استرس فرد از تنش‌های زندگی است می‌تواند زندگی روزمره‌ی فرد را به چالش بکشد. این مؤلفه در هر دو رمان به صورت نشاندار به کار رفته است. این مؤلفه‌ی گروتسکی در رمان گلشیری با میانگین ۳ درصد و در رمان گراب با میانگین ۲ درصد به کار رفته است.

در رمان آخرش میان سراغم، کامران ذهن آشفته‌ای دارد و افزون بر گریختن از بزهکاران، در پی تحلیل و هضم اتفاقاتی است که از بازگویی آن برای دیگران عاجز است؛ در نتیجه، تمامی این فشارها و تنش‌ها را در قالب اوهام و کابوس‌هایی وحشتناک نمایش می‌یابند؛ کابوس‌هایی که حاوی تصاویری درهم و پیچیده از زندگی خود کامران است.

برای نمونه: «خواب دیدم تو یه جنگل خیلی خیلی بزرگ گم شده‌م و دارم همین‌طور لابه‌لای درخت‌ها این‌ور و اون‌ور می‌رم. همه‌جا هم این‌قدر تاریک بود که حتی درخت‌ها رو نمی‌تونستم ببینم.

راستش فقط حدس می‌زدم که تو جنگلم. بعد یهو از دور به نوری چیزی دیدم. وقتی رفتم جلو، دیدم به کلبه‌ی خیلی کوچیکه و فقط به پنجره داره. نور از همون پنجره می‌زد بیرون. وقتی رسیدم دمش، سرمو بردم جلو. چشمم افتاد به کله‌ی جواد که گذاشته بودنش تو به جعبه‌ی شیشه‌ای، وسط اتاق. داشت به من نگاه می‌کرد و همین‌طور هم از دهنش خون می‌زد بیرون. خیلی وحشتناک بود...» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۱۲۸).

یا «تموم شبو خواب‌های ترسناک دیدم. تموم شبو داشتم می‌دویدم و به چند نفر که معلوم نبود کی‌ان، دنبالم بودن... دست آخر هم از تو به باغ سر در آوردم که ته نداشت. انگار اون چند نفر هم دیگه دنبالم نمی‌کردن. ولی من هنوز داشتم می‌دویدم. باز رسیدم به یه کلبه‌ای چیزی که از پنجره‌هاش نور قرمز می‌زد بیرون. خیلی ترسناک بود. در خیلی بزرگی هم داشت که پنجره‌پنجره بود. وقتی درو باز کردم، چشمم افتاد به سه چهارتا سنگ قبر که کنار هم بودن. باور کن همه‌ش یه چیزی بهم می‌گفت نرم جلو. انگار مثلا نصف بدنم بیدار باشه. ولی رفتم تو و بعدش از چندتا پله که اون‌ور قبرها بود، رفتم پایین و چشمم افتاد به جواد که نشسته بود لب یه سکو و دورش پر از بخار بود... پسر، یهو به اتفاقی افتاد. همین‌طور که داشت حرف می‌زد، کله‌ش افتاد رو زمین و بدنش اومد طرفم...» (همان: ۱۳۹).

«خواب دیدم همون‌طور که رو تخت دراز کشیده‌م، یه صدایی شنیدم و از جام بلند شدم و رفتم کنار پنجره و بیرون نگاه کردم. وسط درخت‌ها یه نور قرمز دیدم که داشت از دور یه سنگی چیزی می‌زد بیرون. بعد یهو دوتا دست اومد بیرون و سنگو برد کنار و یه‌دفعه دیدم یه آدم خیلی خیلی وحشتناک از توش اومد بیرون. تموم صورتش خون‌آلود بود و یه جاهاییش هم گوشت نداشت. قشنگ می‌دیدمش که داره با اون چشم‌های گردش نگاه می‌کنه. بعد دیدم راه افتاد اومد طرف ساختمون و از پله‌ها اومد بالا...» (همان: ۱۵۱).

در رمان شکارچی شب نیز هیجانات منفی و تلخ از جمله ترس، نگرانی، احساس مرگ، خشم، اتفاقات تلخ روزمره و غیره می‌توانند عامل این کابوس‌ها باشند. در این رمان، جان که پسر بچه خردسالی است به دلیل نگرانی‌های پی‌درپی دچار کابوس‌های وحشتناکی می‌شود.

برای نمونه: «جان خوابش برده بود و خواب می‌دید. در خواب بزرگ و قوی بود. یک تفنگ آبی داشت و آن را به سمت واعظ نشانه گرفته بود. واعظ اصلا نترسیده بود. جان مدام شلیک می‌کرد و واعظ واقعا مرده بود، اما تظاهر می‌کرد که نمرده است. سپس مادرش وارد اتاق شد، اسلحه را از او گرفت و گفت: «جان، پسر بد! نگاه کن به کی شلیک کردی!» جان نگاه کرد و او! خدای من، او اصلا واعظ نبود، بن بود، بن بود، پدرش بن بود...» (گراب، ۱۴۰۰: ۱۲۱)، «شب رؤیاست. جان می‌خوابد و یک بار دیگه در آن بعدازظهر تابستانی در کنار انبار گوشت در چمن با پرل بازی می‌کند. پدر از آن طرف می‌آید! او هیجان زده می‌شود و از جا می‌پرد و پرل نیز با عروسکش میز جنی در بغلش بلند می‌شود...

در این لحظه، کودک از جامی پرد و بیدار می شود و در زیر ملحفه، عرق می ریزد و می لرزد» (همان: ۱۴۰: ۱۴۶-).

مرگ و پوچی

به باور کایزر (1984:50) «گروتسک به توصیف ترس از مرگ نمی پردازد بلکه ترس از زندگی را توصیف می کند». گاهی این مرگ نیست که ما را به وحشت وامی دارد؛ بلکه چگونگی زیستن و به سر بردن آن است که هراس را در وجود آدمی برمی انگیزاند. در رمان گلشیری، شاهد دلهره و گریز شدید کامران از خلافکارانی هستیم که زندگی را برای او دشوار ساخته اند تا جایی که برای فرار از این زندگی پوچ و خوفناک آرزوی مرگ می کند.

برای نمونه: «به گوش شاپور به دست و اسمال و رفیق هاش می رسید، اون وقت خودم باید می رفتم به جایی خودمو سر به نیست می کردم تا دست شون به جنازه هم نرسه» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۱۷). یا پدر کامران فردی مستبد است و رابطه صمیمانه ای میان آن دو برقرار نیست. او همواره سعی بر اعمال قدرت و کنترل دارد به گونه ای که به گفته خود کامران همیشه میان آن ها قهر و کشمکش است. اصطلاح مکرر «هر وقت گفتم بمیر باید بمیری» پدر متعصب کامران به او، برگرفته از فرمان و نگاهی جبرگرایانه و به نوعی خودخواهانه است که گویی به ظاهر هرگونه انتخاب و اختیار را از کامران سلب کرده و وی را با حس پوچی مواجه می سازد.

مثلاً: «حتی یه ثانیه هم نیست که با هم دعوا نداشته باشیم. یادمه از موقعی که حرف زدنو یاد گرفتم، تو گوشم خونده بود که هر وقت بهم گفت بمیر، باید بیفتم بمیرم. این عین جمله ش بود ... البته فکر نکن حالا هم که قدم اندازه خودش شده، چیزی عوض شده. نه، فقط فرقی اینه که دیگه دست روم بلند نمی کنه. ولی هنوز بهم می گه هر وقت بهت گفتم بمیر، باید بمیری» (همان: ۲۷). این مؤلفه با میانگین ۲ درصد در این رمان به چشم می خورد. گراب در رمان خود از این مؤلفه به صورت نشاندار استفاده نکرده است.

ناهماهنگی و تناقض شخصیت

عنصر ناهماهنگی که از مؤلفه های اصلی و شاخص گروتسک است می تواند ترکیب عناصر نامتجانس و ناهماهنگ در زمینه های گوناگون از جمله ترکیب نامأنوس اعضای بدن، تناقض در خلیات و واکنشات و غیره باشد. در رمان آخرش میان سراغم، همانند رمان شب شکارچی شاهد تناقض در اعمال و واکنشات شخصیت ها هستیم. برای نمونه نادر، دوست صمیمی کامران که از خانواده ثروتمند است عادت به دزدی دارد؛ عملی که کامران نیز از آن آگاه است و همواره در پی حفظ و پنهان کردن اشیای ارزشمند خود از اوست؛ زیرا با وجود صمیمی بودن با او، اقدام به دزدی کردن از او نیز کرده

است. همچنین کامران معتقد است که اگرچه نادر به ظاهر با وی اظهار دوستی می‌کند؛ ولی در عمل و در سخت‌ترین لحظات وی را تنها می‌گذارد و ادعای دوستی‌اش گزاف و بی‌اساس است. برای نمونه: «هر چیزی تو این دنیا براش ارزش داشت، جز رفاقت‌مون. خیلی آدم گندی بود. بهت قول می‌دم اصلا برای این رفته بود رو پشت‌بوم که ببینه چه طوری سر کوچه گیرم می‌ندازن و دخلمو می‌آرن. قسم می‌خورم اگه این صحنه رو می‌دید، عشق می‌کرد» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۳۹)، «نادر هم همکلاسیم بود هم همسایه‌مون. برعکس خیلی از همکلاسی‌هام، آدم گهی نبود. تا اون جام که می‌تونست سر امتحان‌ها بهم تقلب می‌رسوند. البته این مال بعد از وقتی که دیدم ماشین حساب حیدری رو کش رفت. باباش از اون خرپول‌ها بود، ولی جون‌به‌جونش می‌کردی، دستش کج بود، عین باباش» (گلشیری، ۱۴۰۰: ۸)، «بعدش هم کشوهای میزمو یکی‌یکی کشید پیش و توشونو نگاه کرد. این کارو که می‌کرد، شیش‌دنگ حواسم بهش بود. دلم نمی‌خواست دوباره یه چیزمو کف بره. عین همون وقت که ساعتو سگ‌خور کرد» (همان: ۳۷).

یا مثلا کامران که به ظاهر در قسمت‌های مختلف داستان دعوی بزرگی و قلدری می‌کند ذاتا فردی ترسو و بزدل است و حتی از نزاع و درگیری گریزان است، رفتاری که ناهماهنگ و در تناقض با ادعایش است. برای نمونه: «دیگه شک نداشتم که می‌خواد بره سر وقت اسمال این‌ها. خیلی ترسیده بودم، چون می‌خواست من بدبختو هم دنبالش ببره. پسر، هنوز نرفته داشتم پس می‌افتادم. من و چه به پنجه‌بوکس! راستشو بخوای با مشتت هم زورکی می‌تونستم حساب کسی رو برسم، چه برسه با پنجه‌بوکس. اصلا از فکرش هم وحشت داشتم» (همان: ۹۸).

یا «می‌خواستم نانچیکو برم دارم. باز با اون راحت‌تر می‌شد یه نفرو زد تا با اون پنجه‌بوکس. البته یه وقت فکر نکنی تا حالا باهات کسی رو زده بودم. اصلا جرئتشو نداشتم. ولی به خودم گفتم خیلی راحت‌تر از پنجه‌بوکس می‌شه ازش استفاده کرد» (همان: ۱۰۰)، «می‌تونستم برم جلو. می‌تونستم، خبر مرگم، اون نانچیکو کوفتیمو دربیارم و برم جلو و اقلکم از پشت همچین بزمن تو اون سرش که پس بیفته. ولی نرفتم. ترسیدم برم. همون جا وایساده بودم و داشتم نگاهشون می‌کردم. جیگر اینو که برم جلو نداشتم» (همان: ۱۱۱). این مؤلفه با میانگین ۶ درصد در داستان به کار رفته است.

این مؤلفه در رمان شب شکارچی به شکل تناقض شخصیت با میانگین ۴ درصد نمود یافته است. در بحث شخصیت‌شناسی این رمان باید گفت که شخصیت قاتل روانی، شخصیتی ناهمگون است به این معنی که در ورای ظاهر مهربان، خداشناس و دلسوز خویش، شخصیتی روانی، خبیث و پلید دارد و چه بسا همه‌ی این اعمال جنایتکارانه و پست، در پوشش لباس دینی صورت می‌گیرد که گستره کلی داستان را به سوی تناقض و انحراف از قوانین عادی و معمول می‌کشاند.

برای نمونه: «واعظ هم آرزوهای خود را داشت. در تاریکی دراز می کشید و وقتی که به روش‌هایی که می توانست بن را به حرف بیاورد فکر نمی کرد، به زنان فکر می کرد. هیچ وقت مطمئن نبود دقیقا چند نفر بوده اند. بعضی اوقات دوازده نفر، گاهی فقط شش نفر و بعد همه‌ی آن‌ها در یک نفر خلاصه می شدند و صورتش در نقاشی متزلزل رؤیاهای واعظ، مانند فاحشه‌های سدوم بالا می رفت و تا وقتی که دستش به زیر پتویش بخزد و دور دسته استخوانی چاقو بپیچد، محو و دستخوش حمله‌ی وحشت نمی شد و دوباره در تاریکی نمی گریخت ... گاهی اوقات بیوه‌هایش را در ستون افراد تنها و جویای همدم در مجلات مبتذل عاشقانه پیدا می کرد. همیشه به سراغ بیوه‌ها می رفت...» (گراب، ۱۴۰۰: ۳۷ و ۳۸).

یا «شب که می شد چهره‌ها عذابش می دادند. نه با پشیمانی، بلکه به خاطر این که خودش را برای بی دقتی در محاسباتش سرزنش می کرد. آیا دوازده نفر بودند؟ یا شش نفر؟ آیا این چهره نحیف و لاغر ایندیا کورلی اهل استون و بیل است یا یکی دیگر ...» (همان: ۴۱)، «عمو بردی پرسید: کدام؟ چرا، نه، او یک مبلغ مذهبی بود و حاضرم قسم بخورم خیلی مشتاق بود راجع به شما دو تا بره بدانند... منظورم تو و پرل است... و گفت تنها کاری که می خواهد انجام دهد، کمک کردن به شماست و اگر لازم باشد هرکاری برایتان می کند. راستش می توانم بگویم مهربان‌ترین مردی بود که تا حالا دیده بودم» (گراب، ۱۴۰۰: ۷۲)، «آیسی بالحنی جدی گفت: او مرد خداست. به شدت مؤمن است. برای من کاملا روشن است» (همان: ۸۷)، «او پولش را خرج این می کرد که به نمایش تن‌نمایی برود و در ردیف اول نشسته و نمایش را تا آخر تماشا کند و انگشت‌های خیس از عرقش را بر روی چاقوی درون جیبش بکشد و در سکوت، از همه آن اقیانوس موج‌زنانگی در پس نورها از خشم و تنفر برآشوبد» (همان: ۳۹).

اغراق

بیان نابسامانی‌های اجتماعی، واقعیت‌ها، ناهماهنگی‌ها، ترکیبات ناموزون جسمانی، به شکلی افراطی ما را با سبک گروتسک مواجه می کند. اغراق و افراط عنصر اصلی مفهوم گروتسک است. به عبارتی اغراق سبب برجستگی مسئله نابهنجار می شود. در واقع اثر ادبی اثری گروتسک است که تمامی واقعیت‌های عینی و ملموس هرچند زشت و تلخ بگونه‌ای افراطی خود را به نمایش بگذارند، هرچند که بسیار دردناک باشند. در رمان گلشیری، می توان شاهد اغراق و بزرگنمایی افراد از اعمال‌شان با میانگین ۴ درصد، در جهت تظاهر به قدرت بود.

برای نمونه کامران که پایش به دلیل گیرکردن به نرده‌ها به هنگام گریز آسیب دیده، در ذهنش چنین تصور می کند که می تواند از این اتفاق به عنوان ابزاری در جهت بزرگنمایی و جسور بودن خویش در نظر همسالانش بهره گیرد. مثلا: «پسر، هفت هشت تا بخیه خورده بود. عجب منظره‌ای داشت! به خودم گفتم نشون همه‌ی بروچه‌ها می دم و می گم چاقو خورده. گفتم وقتی ببینم، چه حسایی روم می کنن»

(گلشیری، ۱۴۰۰: ۳۰)، «هیچی نگفت. فقط زل زده بود به پام. گفتم: وقتی داشتم از نرده‌ها می‌رفتم بالا، اسمال با چاقو زد. چاخانی که رو تخت بیمارستان سرهم کرده بودم، این نبود. این یهو به ذهنم رسیده بود» (همان: ۳۶-۳۷).

یا «پسر، یه تعریف‌هایی ازش می‌کردن. می‌گفتن دست چپش فلجه، ولی اون یکی دستش قد یه گاو زور داره. می‌گفتن می‌تونه با همون یه دست یه ماشینو بلند کنه و از این حرف‌ها. خود فرهاد یه بار تعریف کرد یه شب یه مینی‌بوس آدم، تو یه کوچهی بن‌بست گیرش می‌ندازن. می‌گفت همه‌شونو خط‌خطی کرده بوده. می‌گفت اون خط کوچیک کوچیکش ده پونزده‌تا بخیه خورده بوده و از این حرف‌ها» (همان: ۸۱).

در رمان شب شکارچی اغراق با میانگین ۳ درصد در بیان احساس ترس و اضطرابی شدید نمود می‌یابد به‌طور مثال: «من از آقای پاول می‌ترسم. بیشتر از اینکه از یک شبح یا رعدوبرق بترسم، بیشتر از هر چیزی که بیرون در است و داخل حباب کوچک شیشه‌ی پنجره‌ی سالن طبقه‌ی بالا، کشیده یا گردن دراز می‌شود، از آقای پاول می‌ترسم» (گراب، ۱۴۰۰: ۹۱)، «ای کاش شب بود. کاش زیر رختخواب راحت‌م بودم. ای کاش باد می‌وزید و هوا تاریک بود، چون من از این‌ها به اندازه‌ی انگشتی که اسمش «ن» است، نمی‌ترسم» (همان: ۹۴)، «جان اطاعت کرد. در حالی که از ترس می‌خکوب شده و جرئت اعتراض یا عصبانیت نداشت و بدنش بی‌حس شده بود، رفت کنار آن‌ها نشست» (همان: ۹۵). در ادامه نمودارهای عملکرد هر یک از مؤلفه‌های گروتسکی در این دورمان قابل مشاهده است.

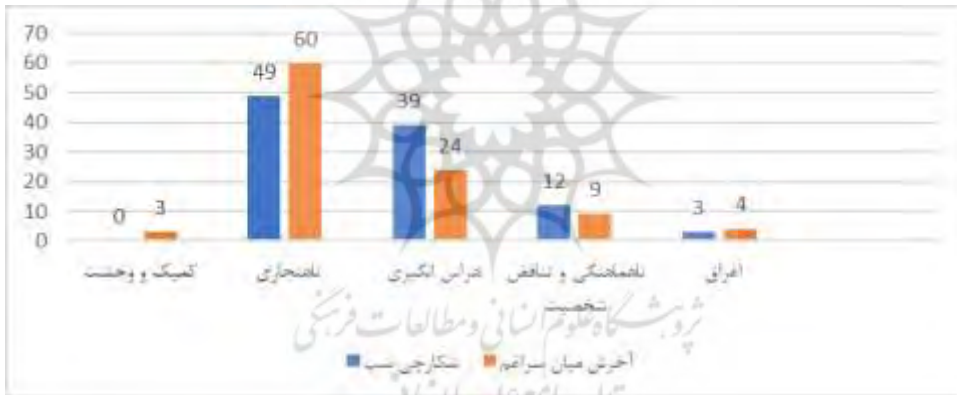


نمودار ۱. عملکرد مؤلفه‌های گروتسکی در رمان شب شکارچی



نمودار ۲. مؤلفه‌های گروتسک در رمان *آخرش می‌آید* سراغم

در ادامه، در نمودار ۳ بسامد عملکرد هر مؤلفه در این رمان ذکر شده است.



نمودار ۳. بسامد عملکرد مؤلفه‌های گروتسک در رمان *گلشیری و گراب*

با دقت در نمودارهای فوق می‌توان دریافت که گراب و گلشیری به سبب محتوای مشترک به کاربرد مؤلفه‌های گروتسکی متشکی دست زده‌اند. در واقع مؤلفه‌های هراس انگیزی، ناهنجاری، اغراق و ناهماهنگی به عنوان سه عنصر مهم مکتب گروتسک در هر دو رمان در بسامد بالا و نزدیک به هم به کار رفته‌اند. مؤلفه کمیگ و وحشت در رمان گراب مشاهده نشد. به عبارتی اگرچه این مؤلفه در رمان گلشیری حضور داشت؛ اما بسامد آن نسبت به دیگر مؤلفه‌ها بسیار اندک است. تفاوت در کاربرد مؤلفه‌های متفاوت در این دو رمان می‌تواند بیانگر سبک فردی هر نویسنده باشد.

مثلاً گلشیری در کاربرد مؤلفه هراس‌انگیزی از ابزارهای مختلفی مانند زمان، مکان، صدا، خیال، پوچی و کابوس استفاده می‌کند؛ درحالی‌که گراب تنها از ابزارهایی مانند زمان و مکان و کابوس بهره برده است. حضور شخصیت‌های نوجوان و تمرکز نویسندگان بر این شخصیت‌ها در این دو رمان سبب شده است محور ماجراجویانه و هراس‌انگیزی متن بیش از محور توصیفات منزجرکننده باشد. درحالی‌که در دیگر آثار این دو نویسنده که تمرکز بر شخصیت‌های بزرگسال است، توصیفات به شکل افراطی مشمئزکننده‌اند. درنهایت می‌توان اینگونه بیان کرد که مکتب گروتسک دارای مؤلفه‌های مشخص با بار معنایی نشاندار و ثابتی است که در هر متن و زبان یکسان عمل می‌کند. در جدول زیر می‌توان مؤلفه‌های معنایی عناصر گروتسک مشترک در این دو رمان را مشاهده کرد:

جدول ۱. مؤلفه‌های معنایی عناصر گروتسکی

عناصر گروتسکی	مؤلفه و بار معنایی
زمان	+ شب، + غروب، + زمستان
مکان	+ سکوت و خاموشی، + سرما و برف، + تاریک و سیاهی، + باد و طوفان و باران شدید، + دارای درختان بلند و خشک، + قدیمی و متروک، + تپه‌های بلند و دیوارهای کاه‌گلی،
صدا	+ صدای بلند رعد و برق، + ناشناس و نامفهومی، + جیر جیر باز شدن در، + صدای پا،
کابوس	+ تاریکی، + گریختن، + گم شدن، + تنهایی و مکان خلوت، + خونریزی، + حرکت جسد و مرده، + صداهای ترسناک و موهوم
شخصیت‌ها	+ انجام اعمال ناهنجار، + مرد، + کودک‌آزار، + ریاکار، + کاربرد الفاظ رکیک و فحش، + اعمال خشونت به شکل فجیع، + بیمار روانی، + کاربرد سلاح سرد، + شخصیت ناهماهنگ و متناقض

نتیجه‌گیری

از بررسی و تحلیل مقایسه‌ای دو رمان گروتسکی آخرش میان سراغم در ایران و شب شکارچی در غرب می‌توان نتیجه گرفت که نویسندگان هر دو رمان از محتوای ماجراجویانه و مؤلفه‌های گروتسکی مشترکی در آفرینش متن استفاده کرده‌اند. در هر دو رمان شخصیت‌های خردسال و نوجوان محور داستان‌اند. حضور این دسته از شخصیت‌ها سبب تقویت مؤلفه هراس‌انگیزی نسبت به توصیف‌های مشمئزکننده شده است.

گلشیری در رمان آخرش می‌آن سراغم بیشتر بر مؤلفه‌هایی تأکید می‌کند که سبب آراستن زشتی‌ها به شکل مضحک و هراس‌انگیز می‌شوند؛ ناهنجاری‌هایی مانند اعمال خشونت، فحاشی، وهم و خیال، هراس، دلهره و غیره. به عبارتی گلشیری بر خلق رمانی ماجراجویانه به همراه بیان نابه‌هنجاری‌های عینی و ملموس متمرکز است؛ در واقع حضور شخصیت‌های نوجوان دبیرستان و عملکرد آنان در ارتباط با خلافکاران سبب شده نویسنده از شکل توصیفات افراطی گروتسکی پرهیز کند.

گراب نیز در رمان شب شکارچی با طرح شخصیت اصلی رمان، در قالب شخصیتی متناقض، جنبه هراس‌انگیزی و ماجراجویانه متن را تقویت کرده است. اکثر رویدادهای این دو رمان گروتسکی در مکان و زمانی با مؤلفه‌های تاریک، خلوت، خرابه، زمستان و غیره اتفاق می‌افتند که مشخصه اصلی سبک گروتسک‌اند. وحشت‌های حاکم بر هر دو رمان بیشتر جنبه دلهره و هراس دارد تا شرح واقعیاتی با جزئیات منجرکننده. عملکرد برخی از مؤلفه‌ها نشانگر سبک فردی نویسنده است. گراب برخلاف گلشیری در داستان از شاخصه کمیک و اغراق استفاده نکرده است. در نهایت هر دو نویسنده از مؤلفه‌های مشترکی مانند ناهنجاری، هراس‌انگیزی و ناهماهنگی در بسامد نزدیک به یکدیگر استفاده کرده‌اند. همچنین حضور مشخصه‌های مشترکی مانند زمان، مکان، صدا، کابوس و شخصیت‌ها با مؤلفه‌های معنایی منفی مشترک بیانگر آن است که در هر دو رمان دیدگاه منفی کایزر به گروتسک غلبه دارد.

منابع

کتاب‌ها

- برژره، ژان (۱۳۶۸). *اعتیاد و شخصیت*. تهران: فصل.
- بی‌نیاز، فتح‌الله (۱۳۹۰). *در جهان رمان مدرنیستی*. چ اول. تهران: افراز.
- تامسون، فیلیپ (۱۳۸۴). *گروتسک در ادبیات*. ترجمه غلامرضا امامی. چاپ اول، شیراز: نوید شیراز.
- _____ (۱۳۹۰). *گروتسک*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: مرکز.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۹۰). *لغتنامه دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران.
- صفوی، کورش (۱۳۹۱). *آشنایی با زبانشناسی در مطالعات ادبی*. تهران: علمی.
- کلارک، مایکل (۱۳۸۹). *فرهنگ فشرده اصطلاحات آکسفورد*. ترجمه الهام سادات رضایی. تهران: برگ‌نگار.
- گراب، دیویس (۱۴۰۰). *شب شکارچی*. ترجمه فرانک حیدریان. تهران: کتاب دیدآور
- گلشیری، سیامک (۱۴۰۰). *آخرش می‌آن سراغم*. چ چهارم. تهران: چشمه.
- لوئر آدامز، جیمز و بییتس، ویلسون (۱۳۹۴). *گروتسک در هنر و ادبیات*. ترجمه آتوسا راستی. تهران: قطره.

مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۴). **دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر**. ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی. چ چهارم. تهران: آگه.

میرصادقی، جمال (۱۳۹۴). **ادبیات داستانی**. چ هفتم. تهران: سخن.

نولز، رونالد (۱۳۹۱). **شکسپیر و کارناوال پس از باختین**. ترجمه رویا پورآذر. چ دوم. تهران: هرمس.

مقاله‌ها

تسلیم جهرمی، فاطمه و یحیی طالبیان (۱۳۹۰). «تلفیق احساسات ناهمگون و متضاد (گروتسک) در طنز و مطایبه (نمونه مورد مطالعه: کاریکلماتورهای پرویز شاپور)». *مجله فنون ادبی دانشگاه اصفهان*، س ۳، ش ۱ (پیاپی ۴). صص ۱-۲۰.

جاور، سعیده و عزیززاده، ناصر (۱۳۹۷). «بررسی عناصر گروتسک در رمان *خوف اثر شیوا ارسطویی* (براساس نظریات میخائیل باختین، فیلیپ تامسون و ولفگانگ کایزر)». *نشریه زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز*، سال ۷۱، ش ۲۳۷. صص ۳۷-۵۷.

حسینی، فرشته‌سادات (۱۳۹۸). «مصادق‌هایی از مفهوم گروتسک در حکایت‌های مثنوی». *نشریه فنون ادبی*، ش ۴ و ۲۹. صص ۶۵-۷۸.

حسینی، فرشته‌سادات و شریفی ولدانی، غلامحسین و طغیانی اسفرجانی، اسحاق (۱۳۹۷). «بررسی گروتسک، سیر و پیشینه آن در ایران». *مجله تاریخ ادبیات*، دوره یازدهم، ش ۸۳، صص ۲۷-۵۳.

راستی یگانه، فاطمه (۱۳۸۸). «جستاری در گروتسک». *صحنه*، شماره ۶۹، صص ۱۱۶-۱۱۸.

رشیدآبادی، زکیه، مبارکی، سهیلا و آریان، امیرحسین (۱۳۹۲). «بررسی و تحلیل مؤلفه‌های گروتسک در *بوف کور صادق هدایت*». *مجله علمی-پژوهشی زبان و ادبیات فارسی*، سال ۴، ش ۹۲ و ۹۰، صص ۹۰-۹۵.

رفیع ضیایی، محمد (۱۳۷۷). «گروتسک چیست؟». *کیهان کاریکاتور*، شماره ۷۵ و ۷۶، صص ۶۱-۶۵.

شربتدار، کیوان و انصاری، شهره (۱۳۹۱). «گروتسک و ادبیات داستانی (داستان‌های کوتاه شهریار مندنی‌پور)». *ادبیات پارسی معاصر*، سال ۲، ش ۲ و ۴. صص ۱۰۵-۱۲۱.

قافله‌باشی، سیداسماعیل و حسینی، فرشته‌سادات (۱۴۰۰). «عناصر گروتسک و مدرن‌گرایی در رمان *شازده احتجاب گلشیری*». *مطالعات زبان و ادبیات غنایی*، سال ۱۱، ش ۳۸، صص ۲۳-۳۸.

محمدی فشارکی، محسن و خدادادی، فضل‌الله و افشارنیا، یوسف (۱۳۹۲). «بررسی و تحلیل عناصر ساختاری گروتسک در برخی داستان‌های فارسی و خارجی». *مجله مطالعات و تحقیقات ادبی*، ش ۱۷، صص ۸۹-۱۰۹.

محمدی فشارکی، محسن و هاشمی‌زاده، رویا (۱۳۹۶). «عناصر گروتسک در داستان‌های محمد شیرزاد در *اسکندرنامه*». *ویژه‌نامه «قصه‌شناسی» فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه*، سال ۵، ش ۱۲. صص ۱۳۹-۱۶۴.

English books

Abrams, M. H & Harpham, Geoffrey Galt (2012). **A Glossary Literary Terms**. Boston: Wadsworth.

Bakhtin, M. M (1984). **Rabelais and his World**. H. Isowolsky (Tr.), Indiana University Press, Bloomington.

Baldich, Chris (1992). **The Concise Oxford Dictionary Of Literary Terms**. Oxford: University Press.

Childs, Peter & Roger Fowler (2006). **The Routledge Dictionary Of Literary Terms**. Routledge.

Cuddon, J. A. (2013). **A Dictionary Of Literary Terms and Literary Theory**. Oxford: Wiley-Blackwell.

English articles

Bloom, Harold (2004). “**the grotesque, edited and with an introduction by Harold Bloom, volume editor**”. Blake Hobby. Pp:1- 237.

F. S. Connelly, (1998). “**Grotesque, in M, Keelly**” (ed.). Encyclopedia of Aesthetics. New York. Oxford University Press. Pp: 338-342.

Hagerty, Oral Marguerite (1944). “**The Grotesque Artist-Robert Browning**”. Pp: 1- 165.

COPYRIGHTS

© 2025 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: آقابابایی سمیه، زارعان حانیه سادات، تحلیل تطبیقی عناصر گروتسکی در رمان‌های آخر می آن سراغم از سیامک گلشیری و شب شکارچی از دیویس گراب، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، دوره ۱۸، شماره ۷۲، زمستان ۱۴۰۳، صفحات ۱۶۰-۱۹۳.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی